

اصلاحات ارضی و کشاورزی در ایران

نویسنده: هلموت ریچاردز*

مترجم: اصغر ابوترابی



شاه در حال اعطای اسناد زمین‌ها

*توضیح گروه ترجمه و پژوهش منابع خارجی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی: بدون تردید اجرای اصلاحات ارضی تأثیرگذارترین برنامه اقتصادی حکومت پهلوی دوم بود که اثرهای آن تا چند دهه بعد از اجرا در جامعه ایران مشهود بود. اگرچه در سال‌های پس از انقلاب تألیفاتی درباره پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اصلاحات ارضی به نگارش درآمده است که می‌توان از تألیف برجسته اریک هوگلاند، *زمین و انقلاب در ایران* (ترجمه فیروزه مهاجر، شیرازه، ۱۳۸۱) نام برد، اما هنوز جنبه‌های مختلف این برنامه و نتایج آن به بررسی و پژوهش بیشتر نیاز دارد. مقاله زیر را می‌توان جزو اولین پژوهش‌های جدی و منتقدانه درباره اصلاحات ارضی در ایران به‌شمار آورد که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تألیف شده است. نویسنده با مطالعه منابع و تحقیقات مختلف و همچنین سفر به ایران و مشاهده و مصاحبه با مسئولین و دست‌اندرکاران اصلاحات ارضی، شیوه اجرا و مشکلات پیش روی آن را بررسی و تحلیل کرده است. نکته برجسته در این مقاله، توجه نویسنده به ایجاد و گسترش مجتمع‌های کشت و صنعت و شرکت‌های خارجی دخیل در آن است که نتیجه‌های مهمی در مناطق اجرا شده دربر داشت. با گذشت چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی، اطلاعات کمی درباره این موضوع در دسترس محققین قرار دارد. امید است با ترجمه این مقاله، محققین تاریخ معاصر ایران به این نوع موضوع‌ها توجه بیشتری داشته باشند.

مقدمه

یک روزنامه‌نگار آمریکایی در سفر خود به ایران در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) از شاه پرسید چرا دانشجویان و متفکران این کشور این قدر به او بی‌اعتماد هستند. گفته شده که اعلیحضرت لبخند زده است و گفته است: «چرا که نه؟ به چند پادشاه اعتماد شده است؟ چندین نسل طول می‌کشد که این مردم یاد بگیرند تا به سلطنت اعتماد کنند.»^۱ بدون تردید ترور نخست‌وزیر علی منصور در ژانویه همان سال کمی به اعتماد به نفس شاه ضربه زد و ضربه قویتر وقتی بود که در ماه آوریل یکی از اعضای گارد شاهنشاهی به جان او سوءقصد کرد. در پی این اتفاق ۱۴ مرد جوان طبقه متوسط را به

خاطر مشارکت در آنچه که بعدها به توطئه کاخ مرمر معروف شد، به دادگاه آوردند. از آن زمان توطئه علیه جان شاه از سوی دانشگاهیان روشنفکر به اتفاقی معمول در ایران تبدیل شد. راست یا دروغ، حکومت پیوسته دارد آن‌ها را پیدا می‌کند، آخرین مورد دسیسه‌ای است که دوست نوه شاه^۲، که فرد خانواده‌داری است در آن نقش دارد.^۳

همان‌طور که در ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) اشتباه بود، امروز نیز اشتباه است که پدرسالاری شاه را توهم یک شاه هراسان بدانیم. سال ۱۹۶۵، به‌رغم اقدام برای ترور، دربردارنده نقطه عطفی در سلطنت شاه بود. حکومت او با به‌کارگیری خشونت و خونریزی بسیار، از چهار سال رکود اقتصادی و ناآرامی سیاسی با موفقیت جان به در برد. او در سال ۱۹۶۵ توانست اکثریت وسیعی از مخالفان جبهه ملی را زندانی، مایوس، بی‌اعتبار یا جذب کند. شاه در حالی یک برنامه توزیع زمین محدود را به اجرا گذاشت که باعث تضعیف استقلال طبقه مَلَک شد، اما با این کار منبعی برای حمایت از خود در روستاها ایجاد کرد که می‌توانست از آن به‌طور کاملاً مؤثر علیه مخالفان طبقه متوسط شهری خود استفاده کند.

سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) شاهد چرخشی چشم‌گیر در اقتصاد بود. با امضای قرارداد ساخت کارخانه ذوب آهن در نزدیکی اصفهان (که ایالات متحده مایل به ساخت یا تأمین مالی آن نبود) برنامه‌های شاه برای توسعه صنعتی که در مورد آن بسیار تبلیغ شده بود، در آستانه تحقق قرار گرفت. در پی این امر در ماه دسامبر اعلام شد که شرکت الاید کمیکال (Allied Chemical Corp) ایالات متحده هم با شرکت نفت ایران در مورد واحد تولید پتروشیمی ۱۰۰ میلیون دلاری در بندر شاپور (امام خمینی فعلی) به توافق رسیده است. موافقت‌نامه‌هایی با شرکت‌های هلندی، سوئدی و آلمانی نهایی شده تا بوشهر را به یک بندر پیشرفته تبدیل کنند. همچنین در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) کار پروژه ۲۰ میلیون دلاری با پشتیبانی آمریکا برای توسعه بندرعباس - یکی دیگر از بنادر خلیج [فارس] - آغاز شد. بازنگری در قراردادهای کنسرسیوم نفتی تا حدی درآمدها را افزایش داد و قراردادهای دیگری با شرکت‌های عملیاتی دیگر برای اجرای طرح‌های دریایی در خلیج [فارس] نهایی شد. جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) و بسته شدن لوله‌های نفت سوریه باعث افزایش درآمد نفتی ایران شد و اکتشافات جدید و افزایش تولید در منطقه عملیاتی کنسرسیوم به افزایش ۲۰ درصدی تولید در آن سال کمک کرد.^۴

توسعه اقتصادی سریع پس از سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) را همچنین می‌توان به سرعت گرفتن سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی نسبت داد. بانک مرکزی که به تازگی تأسیس شده است توسعه اقتصادی حاصل از سرمایه‌گذاری از محل مالیات‌ها در بخش‌های درآمدزا و اعتبارات تجاری با سود اندک را به دقت تحت‌نظر دارد. اعتبارات با سود اندک را نظام مدرن بانکی رو به رشد، روزبه‌روز بیشتر تأمین می‌کند و جای نظام تنزیل با سود بالای بازار در سال‌های گذشته را گرفته است. نظارت بر تأمین پول از سوی این مؤسسه، همچون مؤسسات مشابه آن در آمریکا و اروپا، با هدف ایجاد اطمینان در ذخایر، جلوگیری از گسترش بیش از حد اعتبارات و تعیین سقفی برای نرخ بهره طراحی شده بود. در

ایران امید می‌رفت که چنین کنترل‌هایی از تکرار هزینه‌های لجام گسیخته واردات جلوگیری کند که موجب شتاب گرفتن رکود قبلی شده بود.

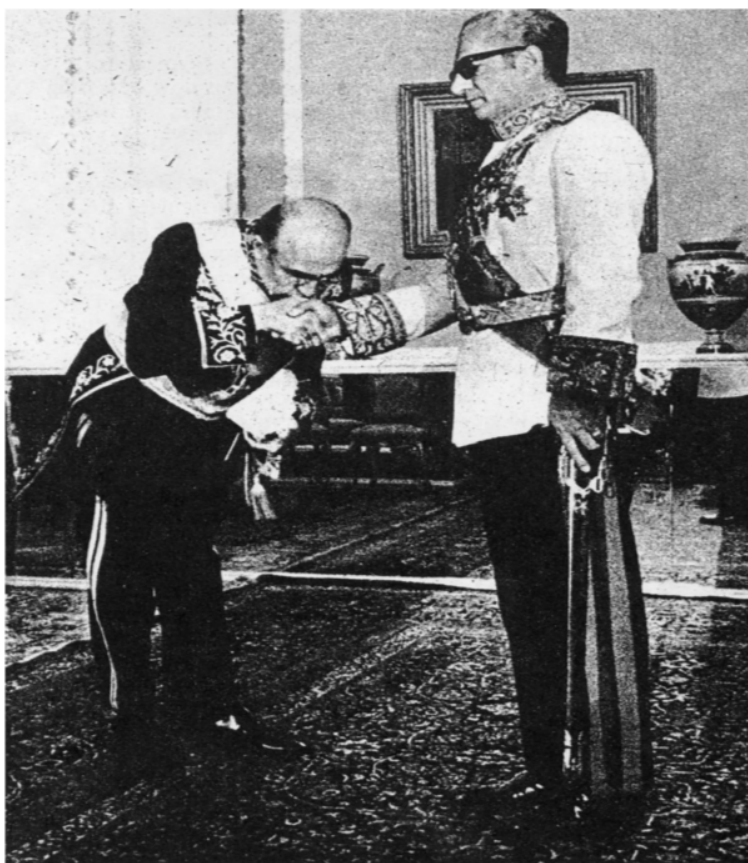
پس از بانک مرکزی، بانک توسعه صنعت و معدن ایران در ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) به منظور «تأمین عامل اصلی برای عرضه سهام کارخانه‌ها و شرکت‌هایی که شریک خارجی داشتند»، تأسیس شد.^۵ علت وجودی و فعالیت‌های بعدی این بانک که تحت نظر شرکت سرمایه‌گذاری بین‌المللی چیس (Chase International Investment Corp.) و خانه بین‌المللی بانکداری لازارد فریرز (Lazard Freres) شکل گرفته بود، به روشنی نمایانگر علائق نخبگان مالی بین‌المللی در توسعه سرمایه‌داری «موفق» در ایران بود. به‌رغم وجود دو بنگاه دولتی دیگر مرتبط با تأمین مالی صنعتی، شاه و دیگر ایرانیان عالی‌رتبه در اواخر دهه پنجاه به مؤسسات چندجانبه، مشابه آنهایی که پیش از آن با کمک‌های بانک جهانی در پاکستان، ترکیه و هند تأسیس شده بود، علاقمند شدند. گفت‌وگو بین ابوالحسن ابتهاج، رئیس وقت سازمان برنامه و آندره میر (Andre Meyer) از لازارد فریرز به شکل‌گیری سندیکای بانکداری خارجی تحت رهبری لازارد و چیس اینترنشنال انجامید. دیگر ابزار سرمایه‌گذاری راکفلر (Rockefeller)، شرکت اینترنشنال بیسیک اکونومیک (International Basic Economy Corp.) (IBEC) و شرکت فرست بوستون (First Boston Corp)، عضویت ایالات متحده را فربه‌تر کرد. شرکت اینترنشنال بیسیک اکونومیک پروژه‌ای مربوط به خانه‌سازی در تهران در دست اجرا داشت و لازارد از شرکت توسعه و منابع دیوید لیلینتال (David Lilienthal) در خوزستان حمایت می‌کرد. وابستگان فرانسوی و انگلیسی لازارد موفق شدند سرمایه‌هایی از مجموعه وسیعی از مؤسسات مالی و شرکت‌های صنعتی اروپایی فراهم کنند.^۶

در کل افزایش فعالیت‌های بخش خصوصی پس از سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) به هیچ‌وجه کاهش کنترل شاه بر اقتصاد و جامعه را در پی نداشت. حال دولت می‌توانست از طریق بنگاه‌های رقیب و همپوشان، در هر گوشه‌ای از جامعه به نظارت پردازد. میزان نفوذ دولت در فرایند تولید و به‌خصوص نیروی کار، نکته قابل توجهی است: اصناف کارگری و دستمزدها در حیطه وظایف وزارت کار است، سازمان‌های سیاسی کارگری مربوط به وزارت کشور، تبلیغات کارگری به وزارت اطلاعات و رفاه کارگران به وزارت بهداری مربوط می‌شود.^a

همچنین کنترل از طریق وزارت نیرو، وزارت اقتصاد برای دریافت مجوزها، وزارت دارایی برای دریافت مالیات، وزارت تعاون برای دریافت مجوز توسعه تولید و غیره اعمال می‌شود. مطالعه‌ای از سوی سازمان برنامه در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) برای انجام توسعه در استان گیلان معلوم کرد که ۱۳ بنگاه دولتی در پروژه‌های عمران محلی در این استان به رقابت می‌پردازند. شاه هم به این حقیقت واقف بود که برخی از اعضای خانواده پهلوی از طریق مالکیت

^a چنین کمک‌های دولتی مازاد بر نیاز توضیح می‌دهد که چرا امکانات تولید صنعتی در کشور با نیروی کار ارزان فراگیر شد. ماشینی‌شدن باعث کم شدن قواعد دست‌وپاگیر و به تبع آن باعث کاسته شدن امکان دخالت دولت در این امور شد.

به‌طور مستقیم و «قانونی» تقریباً در تمام عملیات تجاری و صنعتی در ایران صاحب نفوذ هستند. بزرگترین و بانفوذترین پیمانکاران یا اعضای خانواده سلطنتی هستند یا وابستگی نزدیکی با آنها دارند. کمتر فعالیت صنعتی یا تجاری در ایران انجام می‌شود که تأیید شاه را نداشته باشد. برای اخذ این تأییدیه، غالباً سهمی از مالکیت آن فعالیت به عنوان هدیه به شاه داده می‌شود، همان‌طور که رضاشاه املاکی را از نخبگانی که خواهان لطفی بودند دریافت می‌کرد. در موارد دیگر شاه یا دیگر اعضای خانواده سلطنتی منابع شخصی خودشان را در فعالیت‌های تجاری بومی سرمایه‌گذاری می‌کردند.^۷



شاه نخست وزیر هویدا را در مراسم سلام نوروزی به حضور می‌پذیرد

معلوم می‌شود که ماندگاری بلند مدت شاه بر تخت سلطنت را می‌توان به حمایت دولت‌های خارجی (به‌خصوص ایالات متحده و نیز اتحاد جماهیر شوروی و چین)، نیروهای مسلح کاملاً مجهز برای کنترل خارجی، پلیس مخفی فراگیر، نخبگان سیاسی متملق، محدود کردن شدید آزادی‌های مدنی و آزادی‌های فردی و کنترل‌های شدید اقتصادی نسبت داد. اما دیگر پادشاهان که مدت‌ها قبل، به گفته تروتسکی، به «زباله‌دان تاریخ» انداخته شده‌اند هم از این خصلت‌ها برخوردار بوده‌اند. برای توضیح ماندگاری شاه سؤالات اساسی‌تری وجود دارد که در پیچیدگی‌های ساختار اجتماعی و تاریخی ایران گرفتار مانده است. چرا نخبگان سیاسی متملق هستند؟ شاه چگونه توانسته است در برابر

حرکات ضدنخبگان مخالف برای به عقب راندن او یا جایگزین کردن یک رژیم نظامی یا بورژوازی ملی‌گرا به جای او، مقاومت کند؟ و چرا گروه‌های مخالف این قدر به چند دستگی و ناتوانی در سازماندهی دچار شده‌اند؟ به لحاظ سستی، طبقه حاکم ایران دارای شش جزء بوده است: (۱) شاه؛ (۲) خانواده‌های سلسله حاکم؛ (۳) اشرافیت ایلات؛ (۴) ملاکان محلی؛ (۵) علمای (روحانیان) رده بالای حامی نظام؛ و (۶) نخبگان نظامی. در اوایل قرن بیستم، طبقه حاکم با پیوستن دو گروه دیگر بزرگتر شد: (۷) نخبگان اقتصادی (تجاری، دارندگان درآمد ثابت و صنعتی)؛ و (۸) سرمایه‌داران خارجی.

با آغاز توافق‌نامه‌های امتیازات نهایی شده بین ایران و انگلستان در اواخر قرن نوزدهم، به خصوص پس از افتتاح شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۹۰۸ (۱۲۸۷)، تجار خارجی به «شریک ثابت و با نفوذ طبقه حاکمه ایران تبدیل شدند». «در ایران معاصر، منافع اقتصادی خارجی نه تنها شامل منافع قدرتمند نفتی، بلکه پیمانکاران و حتی شرکت‌های روابط عمومی می‌شد که از اعتبار و حیثیت طبقه حاکم و خانواده سلطنتی در خارج از کشور حمایت می‌کردند».^۸ شاه مبتنی بر الگوهای موجود برای رفتار سیاسی و اجتماعی، توانسته بود با به‌کارگیری و تقویت این الگوها در هر زمان ممکن و با ملغی کردن و شکل‌دهی مجدد آنها در زمانی که اکیداً لازم بود تا مخالفانش را تضعیف کند یا آنها را به همکاری وادار کند، بیش از سه دهه در قدرت بماند. یکی از زمینه‌های خاصی که می‌توان در آن این فرایند را بررسی کرد، طرح و اجرای مفاد اصلاحات ارضی «انقلاب سفید» شاه است.

مراحل پی‌درپی اصلاحات ارضی به جدا کردن ملاکان بزرگ از پایگاه قدرت روستایی‌شان کمک کرد و آنها را بیشتر به منافع شهری‌شان وابسته کرد که در آن همکاری با دولت برای موفقیت اقتصادی ضروری بود. برنامه‌های دولت برای این که کارخانجات دولتی را جایگزین پرداخت‌های سالیانه اصلاحات ارضی به ملاکان کند و برای آن‌هایی که کارخانجات جدید تأسیس کنند معافیت مالیاتی بدهد، ملاکان را از طبقه‌ای مسلط به طبقه‌ای زیردست تبدیل کرد. از بین رفتن طبقه ملاک و تبدیل آن به حالتی از تملق‌گویان وابسته به سلطنت، با روند کلی حکومت شاه همخوانی دارد، که ناظری آن را چنین توصیف می‌کند: «ربع قرن که در آن بروکراسی‌های نظامی و مدنی مرتباً کنترل کلی خود را بر فعالیت‌های مردم افزایش دادند، و در همین زمان شاه حتی با بی‌رحمی بیشتر قدرتش بر بروکراسی‌ها را توسعه می‌داد».^۹

ایران فئودال؟

گرچه معمول است که بشنویم شرایط روستایی در ایران را پیش از اصلاحات ارضی به عنوان «فئودال» توصیف کنند، این تمایز نامگذاری گمراه‌کننده و در کل نادرست است. پیش از اصلاحات ارضی هیچ اثری از دوره فئودالی در مفهوم حقوقی تاریخی این واژه وجود نداشت. زمین‌های خصوصی (ملک) به‌طور مطلق تملک می‌شد و رعایا به لحاظ حقوقی از هیچ اعتبار و حق استفاده قابل به ارث‌گذاری، آنچنان که در املاک قرون وسطی وجود داشت، برخوردار نبودند.

بخش اعظم ملاکان، مالکان غایبی بودند که در شهرها و شهرستان‌ها زندگی می‌کردند. زمین‌های دارای مالکیت خصوصی شامل زمین‌های پادشاهی (ملاک)؛ زمین‌های خالصه؛ و موقوفات می‌شدند. هیچ ملاکی چیزی نداشت که در حد مستغلات فئودالی باشد که در هنگام مرگ به پسر بزرگتر برسد. زمین در ایران براساس دستورات اسلامی منتقل می‌شد که در کل به معنای تقسیم زمین بین منسوبین بود. به این دلیل بسیاری از روستاها به بخش‌هایی (دانگ) در بین اعضای یک خانواده منفرد یا هم‌تبار تقسیم شده بودند. غیر از کشاورزانی که این‌جا و آن‌جا مالک بودند، روستاییان سهمی از زمین نداشتند. وضعیت اجتماعی و اجاره کردن آنها به اجاره‌داران متعهد املاک قرون وسطی شباهت بیشتری داشت تا اجاره‌داران فئودال، به جز این واقعیت که هیچ ارتباط به لحاظ حقوقی به رسمیت شناخته شده‌ای بین آنها و یک ملاک خاص وجود نداشت. گاهی رسوم محلی، به رعایای زارع، درجه‌ای از تضمین را براساس نوعی از اجاره‌داری می‌داد، در اغلب آنها زمین را بر اساس اجازه ملاک کشت می‌کردند و در اختیار می‌گرفتند. هر ساله سهم مشخصی از محصول و دام‌ها باید پرداخت می‌شد و اغلب از مستأجران پرداخت نقدی و کار بیشتر طلب می‌شد. یکی از مقامات در مورد قانون زمین در ایران می‌نویسد «اطلاق مستأجرین فئودال به چنین افراد فاقد حقی، یعنی به آنها جایگاهی بدهیم که بسیار فراتر از گرفتاری‌های واقعی آنهاست».^{۱۰}

از جوانب خاص دیگر، به‌کارگیری واژه «فئودال» این برداشت نادرست را در مورد وضعیت واقعی روابط اجتماعی قبل و حتی بعد از اصلاحات القا می‌کند. برخلاف اروپای قرون وسطی در دوره‌های شدت خشونت ملاکین در ایران، تمام رعایای یک روستا ممکن بود خیلی ساده به مدت ۴ یا ۵ سال به جایی دیگر بروند و روستا را خالی بگذارند یا فقط یک یا دو خانواده در آن باقی بمانند. وقتی یک مالک روستا را به مالک جدیدی می‌فروخت یا رعیت جدیدی به‌کار می‌گرفت، تنها کاری که برای رونق دوباره روستا می‌بایست صورت می‌گرفت، این بود که کشاورزان در همان خانه‌های گلی زندگی و زمین را کشت کنند. این فرایند رهاسازی و بازگشت دوباره یا به‌کارگیری رعایای جدید، اتفاق تقریباً معمولی در برخی استان‌ها بود. از نظر مالکان هر روستا باید در یک دوره ۳۰ ساله تا هفت‌بار دست‌به‌دست می‌شد. ملاکین به خرده‌مالکین اجاره می‌دادند، که آنها هم به نوبه خود بخشی از زمین‌هایشان را اجاره می‌دادند. این ترتیبات، هر ساله یا حتی هر فصل تغییر می‌کرد. یکی از این ترتیبات این‌طور بود که ملاکین یا خرده‌مالک‌ها محصول را پس از کاشت و مدت‌ها قبل از درو، به یک تاجر بازار می‌فروختند، با این حال هیچ یک از آنان برای تولید بیشتر بر رعایا نظارت نمی‌کردند.

این نظام پیچیده اجاره چندباره و پیش‌فروش، شکاف بین روستائیان و اربابان مختلف‌شان را بیشتر می‌کرد، بر ابهام و سردرگمی معاملات می‌افزود و هیچ میزانی از ثبات یا تداوم تعهدات را ایجاد نمی‌کرد. در واقع هیچ «سرمایه‌گذاری» واقعی بیش از حداقل لازم برای سرپا نگهداشتن مسیرهای آبیاری و دیگر موارد معمول نگهداری انجام نمی‌شد و در مواردی مالک حتی این کارها را هم انجام نمی‌داد.

بنابراین می‌توان گفت که بر خلاف ساختار سنتی فئودالی، نظام تولید در روستاهای ایران به نسبت، فاقد ساختار بود. بی‌نظمی روستاها، هوس‌های متغیر ملاکین مختلف و اقتدار گاه‌به‌گاه و غیرقابل پیش‌بینی نیروهای دولت از شکل‌گیری روابط طبقاتی تولید که در نظام روستایی ریشه داشته باشد، جلوگیری می‌کرد. جامعه روستایی از صدر تا ذیل شکل تعاونی نداشت و در نتیجه به شکار آسانی برای خودکامگی انگل‌وار مستقر در شهرها بدل می‌شد که شاه تنها از آن‌ها اندکی مالیات می‌گرفت و کنترل بیشتری نداشت. در نظام ارباب - رعیتی، روستائیان اغلب نقشی در تغییر جامعه نداشتند. مثلاً ملاکی برای نگهداری راه‌های اصلی آب، به جای به‌کارگیری نیروی کار روستا، از نیروی کار مزدبگیر شهری استفاده می‌کرد. معمولاً هر خانواده برای پرداخت غله و دیگر دیون یا هر کار دیگری تنها با مالک یا مباشر او در ارتباط بود. یکی از نتایج فقدان ارائه خدمات کاری مشترک (آن‌طور که در املاک فئودالی وجود داشت) این بود که نوعی از همکاری که مستقیماً به آگاهی جامعه منتهی می‌شد فقط به صورت موردی رخ می‌داد. این امر امروزه هم ادامه دارد و دولت برای تأمین نیازهای روستائیان که به صورت بروکراتیک تعریف شده است، دخالت می‌کند. از این لحاظ، روستاهای ایران پیشرفت کمی به سمت توسعه اجتماعی داشته‌اند.

از چنین میراث روستایی تجزیه شده‌ای این حقیقت به دست می‌آید که رفتار اجتماعی در ایران جناحی است نه جمعی. ایرانیان تمایل دارند همکاری‌های کوتاه مدت شکل دهند که دارای منافع خاص است نه عمومی و ممکن است ترکیب خود را براساس استراتژی‌های فردی تغییر دهند. در یک روستای سنتی اعضای یک خانواده که با هم روی زمین کار می‌کنند نوعی مشارکت ضعیف را تشکیل می‌دهند که به آن شریک می‌گویند. معمولاً پدر، برادر بزرگتر یا مردی که دارای بیشترین تجربه است، بر آنها سلطه دارد. مخالفت‌ها به جای بحث آشکار، بیشتر از سیاست‌بازی پس پرده اتفاق می‌افتد و اصل حاکمیت اکثریت، اگر اصلاً اتفاق بیفتد، بسیار نادر است. در شهرستان‌ها کسب‌وکارهای خانوادگی چیزی به نام سهام معنایی ندارد: یعنی این که برادری بخواهد کسب‌وکار جداگانه خود را به‌راه بیندازد یا برادران مختلف در انجام کار عملاً زیردست یکی هستند. در صورت بروز اختلاف، اقلیت سهامداران ممکن است از انجام هر اقدام مشارکتی جلوگیری کنند و به همین نسبت از اکثریت کارکنان این نوع کسب‌وکارهای کاملاً ایرانی کاری برنمی‌آید.

اساس کار خانوادگی مبتنی بر تقسیم کار و همکاری خانوادگی و تداوم ارثی از پدر به پسر برای چندین نسل بود (مثل برادران راکفلر، جی. پی. مورگان [J.P.Morgan] و پسران). هدف خانواده در ایران گسترش آن برای کسب‌وکار خانوادگی است که یک استراژی افقی و گسترده است و این برخلاف مدل اروپایی است که گسترش عمودی مدنظر قرار دارد. مشخصه «اصل و نسب» روستایی در ایران گسترش افقی با حداکثر تعداد اعضاست که بتوان آنها را برای مقاصد مختلف بسیج کرد، یعنی داشتن «خویشاوندان» در هر جایی و شرکتی یک امتیاز است. در حالی که صدها خویشاوند در نسل حاضر تمام راه از روستا تا تهران و کویت و حتی تا نیویورک در جایی جمع می‌شوند، به ندرت نام

یک جد بزرگ یا خانه روستایی به یاد آورده می‌شود. جامعه گسترده، همکاری‌های کوتاه مدت و کوچک - تک‌نسلی، برخلاف آنچه که در شرکت‌های بزرگ با ریشه‌های عمیق اتفاق می‌افتد.^{۱۱}

طبقه‌بندی روستا

تقسیمات طبقات درون هر روستا بر موانع اقدام مؤثر جمعی و حق تعیین سرنوشت در میان رعایای ایرانی می‌افزاید که شرح آن در جدول ۱ آمده است.

جدول ۱: طبقه‌بندی مردان کشاورز در روستاهای ایران

تقریباً هر روستایی چندین مورد از این طبقات را دارد که برخی از رعایا در بیش از یکی از آنها قرار دارند. عموماً به ترتیب کاهشی ثروت و جایگاه:

الف - غیرکشاورزان

۱. ملاکان غایب، شامل متولیان حکومتی، پادشاهی و وقف
۲. ثروتمندان بیرون روستا که زمین‌های کشاورزی را اجاره می‌کردند
۳. مسئولین روستا: کدخدا، مباشر ملاک، میرآب، نگهبان زمین‌ها و غیره
۴. خرده‌مالکان غیرکشاورز
۵. مستأجران کوچک غیرکشاورز از طبقه ۱ یا ۲ (یک روستا یا کمتر)
۶. غیرکشاورزان اجاره‌کننده ابزارهای تولید، معمولاً دام و گاهی آب
۷. سرگروه دسته‌های کاری غیرکشاورز ارائه‌کننده حداقل یکی از ابزار تولید

ب - کشاورزان

۸. خرده‌مالکان کشاورز
۹. کشاورزانی که اجاره نقدی ثابت می‌دادند
۱۰. سربُنه
۱۱. سهم‌کاران دارای یکی از ابزار تولید، معمولاً گاوهای نر، نه سربُنه
۱۲. سهم‌کارانی که فقط کار خود را می‌فروختند اما در دسته‌های کاری یا در زمین‌هایی ثابت داشتند
۱۳. کارگران با مزد مرتب به صورت نقدی یا مانند آن
۱۴. کارگران موقتی بدون جایگاه در دسته‌های کار یا زمین که اغلب به صورت روزانه در فصول درو استخدام می‌شدند

Source: Keddie, "The Iranian Village Before and After Land Reform," JOURNAL OF CONTEMPORARY HISTORY (July 1969) p.75.

تفاوت‌های منطقه‌ای فراوان، ترسیم یک جدول کاملاً جامع را ناممکن می‌کند اما حتی این جدول ساده‌سازی شده می‌تواند نمایی از «پیچیدگی و اهمیت طبقه‌بندی در روستاها» را نشان دهد. تنها بخش‌هایی از طبقه ۱ و ۲ عملاً در مراحل مختلف اصلاحات ارضی حذف شدند، که به تقویت طبقات ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ و گاهی اعضای طبقه ۱۱ کمک می‌کرد. اولویت دریافت زمین از هر نظر به کسانی داده شد که ابزار تولید داشتند یا کسانی که دارای حق معمول استفاده از زمین بودند و اجاره سالانه‌ای به صورت نقدی یا شکل دیگری به مالک پرداخت می‌کردند. عملاً این بدان معنا بود که طبقات غیرکشاورز ۵، ۶ و ۷ زمین گرفتند در حالی که طبقات زارع ۱۲، ۱۳ و ۱۴ که احتمالاً ۴۰ درصد روستائیان را تشکیل می‌دادند، زمین دریافت نکردند.^{۱۲}

آن دسته از طبقات روستایی که مستقیماً در کار کشاورزی درگیر نبودند - وام‌دهندگان، دستفروشان، مغازه‌داران، پیشه‌وران، ملاها و غیره - در جدول مزبور گنجانده نشده‌اند، که به هر حال بخش مهمی از تصویر طبقه‌بندی روستایی را تشکیل می‌دهند. اکثر رعایا مقروض بودند و تحقیقات انجام شده در اواسط دهه ۶۰ نشان داد «که تا حد زیادی بیشترین بخش‌ها مدیون منابعی به غیر از دولت و ملاکین هستند».

نرخ بهره ۵۰ درصد و بالاتر باعث می‌شد مغازه‌داران، دستفروشان و دیگرانی که وام می‌دهند، یکی از قدرتمندترین طبقات روستایی باشند.^{۱۳}

براساس نظر محقق ایرانی حسین مهدوی، که در انجام تحقیق در مورد اثرات اولین مرحله اصلاحات کمک کرد، «رعایا بورژوازی مختص خود را دارند».

افراد ثروتمندتر روستا معمولاً زمین‌های بهتر را تحت کنترل داشتند، آسیاب‌های روستا را اداره می‌کردند، صاحب مغازه‌های روستا بودند و نقش وام‌دهندگان عمومی و تجاری را ایفا می‌کردند که می‌توانند زمین‌ها و دام‌های بیشتری به دست بیاورند و حتی تمایل داشتند که به نوعی به مقام منصوب دولت یا ملاک در روستا تبدیل شوند.^{۱۴}

شاه برای توسعه و تحکیم این «بورژوازی رعیتی»، اصلاحات ارضی را انجام داد. نتیجه این هدف سیاسی آن بود که تقریباً نیمی از جمعیت روستایی که به‌جز نیروی کارشان چیزی برای عرضه نداشتند، در هیچ یک از مراحل اصلاحات ارضی زمینی دریافت نکردند و حتی بخشی از کشاورزان که پس از این‌ها بودند (طبقات ۹، ۱۰ و ۱۱) به دلیل محصورسازی زمین‌های عمومی و تقسیم و فروش زمین‌های ملاکین، که قبلاً از حق استفاده از آن بهره‌مند می‌شدند، به سختی افتادند. کارگران این زمین‌ها برای اشتغال به ملاکین قبلی که به کشاورزان تجاری تبدیل شده بودند و رعایای مالک زمین جدید، وابسته ماندند یا به دنبال کار به شهرها مهاجرت کردند.

اساس محافظه کارانه اصلاحات

اعلامیه شاه در مورد «انقلاب سفید» به همراه وعده او در مورد «زمین به زارعین» در وهله نخست و بیش از همه یک مانور سیاسی بزرگ در سطح وسیع بود که نفوذ و گردنکشی فزاینده طبقه متوسط تحصیل‌کرده محروم از حقوق

شهروندی ایران متوازن شود. حکومت به یک هم‌پیمان سستی نیاز داشت تا با فشارهایی که از این بخش سرچشمه می‌گیرد مقابله کند و شاه احساس کرد که طبقات بالاتر رعایا می‌توانند چنین نیرویی ایجاد کنند. او و مشاوران آمریکایی و انگلیسی‌اش باور داشتند که تداوم وابستگی حکومت او به حمایت از طبقه مالک - مستأجر، هر احتمالی را برای درخواست وسیع‌تر از مردم و دورنمای کشور برای توسعه اقتصادی (به‌خصوص در بخش روستایی)^{۱۵} تضعیف می‌کرد و در نتیجه آینده حکومت را به خطر می‌انداخت. شرایط تحول سیاسی که در سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) آغاز شد، به اصلاح‌طلبان افراطی قدیمی همچون حسن ارسنجانی اجازه داد تا در ساختار بروکراتیک به جایگاه با نفوذی دست یابند. رشد آهسته تولید کشاورزی، او و تکنوکرات‌های همفکر او را به طور فزاینده نگران ساخته بود - این رشد آن‌قدر آهسته بود که در واقع سرانه تولید کشاورزی، همان‌طور که در جدول ۲ نشان داده شده، عملاً در حال کاهش بود.

جدول ۲: شاخص تولید کشاورزی (AP) و سرانه تولید کشاورزی (PCAP) ایران (۱۹۵۴=۱۰۰ - ۱۹۵۲)		
سرانه تولید کشاورزی	شاخص تولید کشاورزی	
۱۱۸	۸۵	۱۳۱۴ - ۱۳۱۸ / ۱۹۳۵ - ۱۹۳۹
۱۰۶	۱۱۷	۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ / ۱۹۵۷ - ۱۹۵۸
۱۰۸	۱۱۹	۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ / ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹
۱۰۶	۱۲۳	۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ / ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰
۹۶	۱۱۸	۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ / ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱
Source: Khamsi, 1969		

واقعیت اجتماعی که در پس این آمار نهفته بود حتی ناامیدکننده‌تر بود: مطالعات مفصل پروفیسور م. عطایی نشان‌دهنده کاهش درآمد واقعی رعایا در بیشتر مناطق در دوره بین اواخر دهه ۱۹۲۰ (۱۳۰۰) و اوایل دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) است.^{۱۵} در زمینه این کاهش کلی، تحقیقی که در خوزستان، گیلان و مازندران طی سال ۱۹۶۴ انجام شد نشان‌دهنده افزایش رفاه نسبی رعایا - مستقل از اثرات اصلاحات ارضی - در دهه ۱۹۶۴ - ۱۹۵۴ (۱۳۴۳ - ۱۳۳۳) است، البته به‌جز در مورد کارگران روزمزد که، به‌رغم افزایش هزینه‌های زندگی، اغلب در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) همان مزد را می‌گرفتند. تحقیقی که در همان سال توسط یک تیم سه نفره تحت نظارت بنیاد فورد و وزارت کشاورزی ایران انجام شد، تغییرات منطقه‌ای

^b کاهش سرانه درآمد رعایا و تداوم فقدان بازار رعیتی، در تضعیف انگیزه‌های سرمایه‌گذاری بلندمدت تولیدی در صنعت و تقویت معاملات کوتاه‌مدت پربازده در زمینه‌های غیرتولیدی همچون املاک شهری و تأمین مالی واردات لوکس مؤثر بود.

بسیار زیادی در درآمدها نشان داد: رعایای فقیرتر روستاهای جنوب شرق (سیستان و بلوچستان) درآمد سالانه باورنکردنی ۱۴ - ۸ دلار در سال داشتند. کشاورزان ثروتمندتر تنها ۵ یا ۶ برابر این مقدار درآمد داشتند. در سمت دیگر در روستایی در استان به نسبت مرفه مازندران، متوسط درآمد سالانه خانواده‌های رعیت ۱۰۳۷ دلار بود. متوسط درآمد سالانه خانواده‌ها در سه استان شمالی گیلان، مازندران و آذربایجان ۵۱۶ دلار بود، که کمتر می‌توان گفت رقمی مناسب بود، اما در مقایسه با متوسط ۴۷ دلار بقیه کشور رقمی به نسبت چشم‌گیر بود. درآمد متوسط تمام خانواده‌های رعیت در این تحقیق ۱۱۲ دلار بود اما از آنجا که درآمد کارگران موقت در نظر گرفته نشده بود، حتی این رقم هم خیلی بالاست.^{۱۶} تحقیق سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) شرایط رقت‌آوری در بین رعایای فقیرتر نشان داد: ملخ و شبدر منبع اصلی غذایی در برخی مناطق بود؛ بسیاری به شدت بیمار بودند؛ نرخ بهره ۸۰۰ - ۲۴۰ درصد بود. جمع‌آوری بهره‌های مازاد تقریباً عملی فراگیر بود، تحریم این عمل در اسلام اغلب منجر به استفاده از ترفندهایی برای رسیدن به همین نتیجه می‌شد. سلف‌خوری غلات به صورت گستره رواج داشت: در یک مورد فرضی، خریدار (که می‌توانست ملاک باشد یا نباشد) سهم مستأجر از گندم را دو یا سه ماه پیش از درو می‌خرید و حدود یک دوم قیمت بازار احتمالی آن غله را در شش ماه بعد، پس از فروکش کردن معمول قیمت در فصل درو پرداخت می‌کرد. در این مورد، «وام‌دهنده» بر مبنای سالانه، سودی معادل ۸۰۰ درصد دریافت می‌کرد.^{۱۷}

وقتی علی امینی که دارای تفکرات لیبرال بود، در ماه می سال ۱۹۶۱ (اردیبهشت ۱۳۴۰) با حمایت ایالات متحده نخست‌وزیر شد، حسن ارسنجانی را به عنوان وزیر کشاورزی خود معرفی کرد. شاه تمایلی به این انتصاب نداشت، اما امینی فائق آمد. ارسنجانی طی دو هفته، یک سمینار اصلاحات ارضی به راه انداخت تا گام‌های اجرای اصلاحات ارضی را تبیین کند:

هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند با این نظام قرون‌وسطایی ادامه دهد... ما در این اصلاحات ارضی با جبهه‌ای ارتجاعی مواجهیم که پنجاه سال نظام پارلمانی را هدر داده و حالا ما را در برابر انتخاب انقلاب «سرخ» یا «سفید» قرار داده است. اگر کشور در حالت فعلی خود باقی بماند منجر خواهد شد.^{۱۸}

دولت برای حفظ آهنگ حرکت، در حالی که پیش‌نویس قوانین مربوطه تهیه می‌شد، برای توزیع زمین‌های سلطنتی قدم پیش نهاد و در ژانویه سال ۱۹۶۲ (دی ۱۳۴۰) شاه و ارسنجانی فرمان - قانون^c جدیدی در مورد اصلاحات ارضی اعلام کردند: (۱) ملاکین اجازه داشتند که تنها یک روستا یا بخش‌هایی از چند روستا را نگه دارند که بیشتر از شش دانگ نشود. باغ‌ها، مزارع چای و برخی محصولات خاص، زمین‌های گلخانه‌ای مثل خزانه‌ها، مزارع و مناطق مکانیزه که کارگران مزدبگیر در آنها کار می‌کنند از شمول زمین‌های «مجاز» برای توزیع مستثنی هستند؛ (۲) دولت باید طی ۱۰ سال (بعدها به ۱۵ سال تغییر کرد) طلب ملاکین را براساس مالیات‌هایی که می‌داده‌اند، بازپرداخت می‌کرد - این مبلغ به

^c شاه پس از انحلال مجلس در بهار سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰)، کشور را با فرمان [سلطنتی] اداره می‌کرد

علاوه حداکثر ۱۰ درصد هزینه‌های اجرایی باید طی ۱۵ سال از سوی رعایای خریدار پرداخت می‌شد؛ (۳) تنها اشخاصی که عضو شورای تعاونی روستا شده بودند مجاز به دریافت بودند و اسناد به عنوان امانت نزد بانک کشاورزی به صورت وثیقه می‌ماند تا تمام اقساط پرداخت شود.

با این حال، قانون بی اثر اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۰ (زمستان ۱۳۳۸) به ملاکین هشدار داد که ممکن است زمین‌هایشان در معرض تقسیم براساس حداکثر میزان دارایی باشد. آنها پیش از اجرای واقعی اصلاحات ارضی، دو سال مهلت داشتند که مالکیت روستاهایشان را به همسران، بچه‌ها و بستگان‌شان منتقل کنند. این مسئله دلیل این واقعیت است که چرا تنها ۱۳۹۰۴ روستا از حدود ۵۵۰۰۰ روستای کشور برای توزیع در مرحله نخست «واجد شرایط» در نظر گرفته شدند. چون ملاکین این انتخاب را داشتند که به جای یک شش دانگ از یک روستا بخش‌هایی از روستاهای مختلف را داشته باشند (که به‌وفور از آن استفاده شد)، احتمالاً تعداد کل روستاهای «واجد شرایط» کمتر از ۹۰۰۰ عدد بود. برخلاف این، ارسنجانی در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) پیش‌بینی کرد که حدود ۱۵۰۰۰ روستا متعلق به ملاکینی بود که بیش از ۵ روستا داشتند و ۴۵۰ - ۴۰۰ ملاک بزرگ ۵۷ درصد از روستاهای ایران را در مالکیت داشتند.^{۱۹}

قانون مکانیزه‌سازی را به عنوان معیاری برای معافیت تعریف نکرده بود اما در عمل مأمورین از یک فرمول تا حدودی کمی استفاده می‌کردند و ارزشگذاری‌های عددی را برای توسعه مزرعه و ماشین‌آلات آن در نظر می‌گرفتند و مالکی را که ۵۱ امتیاز یا بیشتر به دست می‌آورد، معاف از توزیع زمین در نظر می‌گرفتند. مثلاً ملاکی که دارای کلوشکن (۱۰ امتیاز) و تراکتور (۱۰ امتیاز) بود، کانال‌کشی کرده بود (۵ امتیاز) و کارهای آبیاری انجام داده بود (۱۵ امتیاز) و از کود شیمیایی (۵ امتیاز) و آفت‌کش (۱۰ امتیاز) استفاده می‌کرد (با ۵۵ امتیاز) به عنوان کسی در نظر می‌گرفتند که زمینش را مکانیزه کرده است. همچنین مسئولین اصلاحات ارضی یک امکان دیگر «پنج امتیاز» ارزیابی داشتند که هر جا می‌خواستند به کار می‌گرفتند.^{۲۰}

تا سپتامبر سال ۱۹۶۳ (شهریور ۱۳۴۲) یعنی تاریخی که برای تکمیل اصلاحات ارضی در بخش اصلی در نظر گرفته شده بود، تنها ۱۴/۶ درصد از ۵۵۰۰۰ روستای کشور از سوی دولت خریداری شده بود.^{۲۱} و حتی تعداد کمتری (۴۰۰۰ - ۳۰۰۰) در عمل بین رعایا توزیع شده بود. در ۵ منطقه کمتر از ۸ درصد روستاها از سوی دولت خریداری شده بود که در میان آنها سواحل دریای عمان (۲ درصد)، سیستان و بلوچستان (۱ درصد) و یزد (۰ درصد) قرار داشتند. گرچه در سال ۱۹۶۴، اصلاحات ارضی رسماً وارد مرحله دوم خود شد، خریدهای دولت به صورت پراکنده تا پایان رسمی اصلاحات در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) ادامه یافت. ارقام رسمی آن سال نشان می‌دهد که ۱۴۶۶۶ روستا در مرحله اول «مشمول اصلاحات» شدند که کمتر از ۲۷ درصد روستاهای ایران هستند. اما تنها یک چهارم آنها کامل یا روستاهای ۶ دانگ بودند. به گفته حسین مهدوی دولت به عجایب حسابداری خلاقانه‌ای دست پیدا کرد:

حتی اگر قرار بود یک‌صدم روستایی به دولت فروخته شود، در بیشتر آمارهای منتشره از سوی دولت، آن را تحت‌عنوان «اصلاحات انجام شده» طبقه‌بندی می‌کردند... اگر تنها بخشی از روستایی از سوی ملاکی فروخته می‌شد، مدعی می‌شدند که تمام خانوارهای روستا از منافع اصلاحات بهره‌برده‌اند. اگر مالک دومی بخش دیگری را می‌فروخت تمام خانوارهای روستا را به عنوان کسانی در نظر می‌گرفتند که از اصلاحات بهره‌مند شده‌اند...^{۲۲}

دولت مدعی است که در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) تعداد ۳/۴ میلیون نفر از روستاییان ایران از توزیع زمین در مرحله اول منتفع شده‌اند. جمعیت روستایی ایران در آن سال حدود ۱۸ میلیون نفر بود، بنابراین حتی براساس آمارهای به وضوح غیرقابل اعتماد رسمی تنها ۱۹ درصد از جمعیت روستایی ایران به نوعی از توزیع زمین در مرحله اول و «رادیکال» اصلاحات منتفع شدند.

تعیین ارزش زمین

ارزش دارایی‌های ملاکین به روش زیر محاسبه شد: ضریب معینی برای میزان آخرین مالیات دریافتی از درآمد ملاک برای یک روستای مشخص اعمال شد. (از سال ۱۹۵۶ / ۱۳۳۵ رسماً مالیات ۱۰ درصدی برای درآمد از برداشت شراکتی و دیگر دیون وجود داشت.) مثلاً وقتی ضریب یا افزایش‌دهنده ۱۰۰ بود ارزش دارایی‌های ملاک حدوداً معادل ۱۰ سال ارزش خرید درآمد خالص او بود. ضرایب استانداردسازی نشده بود و در برخی موارد پس از «اعتراض بی‌شرمانه ملاک مبنی بر اینکه مالیات‌هایی که آنها می‌دادند براساس ارزش‌گذاری مضحک و پایین زمین‌هایشان بود، به سمت بالا تجدید نظر می‌شد». ضرایب براساس منطقه محاسبه می‌شد و در طیف ۱۸۰ - ۱۰۰ متغیر بود. مجریان اصلاحات مدعی بودند که تأمین مالی مرحله نخست را به نوعی ترتیب داده‌اند که «اقساط سالانه برای رعایای مالک قابل پرداخت و پایین‌تر از معادل نقدی سهم برداشتی باشد که پیش از اصلاحات ارضی از سوی مستأجرین به ملاکین پرداخت می‌شد». این مسئله در جایی صورت واقعیت می‌یافت که ضرایب مورد استفاده برای محاسبه ارزش خرید روستا بین ۱۰۰ و ۱۱۴ بود. در این حالت پرداخت ناشی از آن به ملاک به سختی معادل خرید ۱۰ تا ۱۴ ساله ارزش برداشتی بود که در گذشته از سوی مستأجران پرداخت می‌شد. بنابراین مستأجر سابق که در حال حاضر ۱۰ برابر اجاره قبلی خود را می‌پردازد که در یک دوره بازخرید ۱۵ ساله تقسیم شده است به‌طور مشخص هر سال مبلغ کمتری نسبت به زمانی که برداشت را با ملاک تقسیم می‌کرد، کنار می‌گذارد؛ یعنی اقساط او ۶۶ درصد اجاره قبلی اوست. اگر ضریب بیشتر از ۱۱۵ درصد بود، هزینه اصلاحات برای رعیت از اجاره قبلی فراتر می‌رفت. ۱۰ درصد هزینه اجرایی اضافه‌ای که بانک کشاورزی از قیمت کل معامله می‌گرفت مقدار ضریبی که براساس آن اقساط از سطح اجاره پیشی می‌گرفت، بیشتر هم می‌کرد. تنها در سه استان متوسط ضریب منطقه‌ای کمتر از سطح شکننده ۱۱۵ باقی ماند و در هیچ استانی کمترین ضریب به زیر ۱۰۰ نرسید. نتیجه آن شد که هیچ رعیتی نماند که پرداختی کمتر از معادل

۱۰ سال اجاره برای زمینش تعیین شده باشد و بیشتر رعایا بیش از آن پرداخت کردند. رعیتی که در پرداخت اقساط تعیین شده برای سه سال یا بیشتر قصور می‌کرد اجازه صلب مالکیت او از سوی دولت وجود داشت و دارایی‌هایش به شخص دیگری واگذار می‌شد.

Source: Denman: THE KING VISTA, pp. 164, 167, 181, 185.

شاه خیلی زود و در زمستان سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۱) دست به اعلام گسترده «رادیکال» اجرای مرحله اول زد. کمی بعد از کنگره تعاونی‌های روستایی در ماه ژانویه که در آن شاه برنامه خود را برای انقلاب «سفید» اعلام کرد، ارسنجانی برای استراحت به اروپا سفر کرد. بلافاصله پس از خروج او نیروهای امنیتی شروع به برهم زدن کار مأمورین اصلاحات ارضی کردند؛ دستورات قبلی وزیر نقض شد؛ وزرای جدید مخالف ارسنجانی در کابینه پدیدار شدند، و یک کنفرانس سطح بالا تشکیل شد تا در مورد برنامه‌هایی بحث کند که ارسنجانی با آنها مخالف بود. در روز اول مارس، او به درخواست شاه به تهران بازگشت و به حضور پذیرفته شد. براساس نسخه رسمی از آنچه روی داده بود، ارسنجانی خواستار ۱۰۰ میلیون دلار برای تشکیل تعاونی‌ها، تمرکز تمام برنامه‌های اصلاحات ارضی تحت نظر وزارتخانه و برخی تغییرات خاص در کابینه برای پیشبرد همکاری‌های وزرا شد. شاه امتناع کرد و استعفای ارسنجانی را «پذیرفت». در پی آن، انتصاب او به عنوان سفیر ایران در رم، او را از پایگاه قدرت روستایی‌اش جدا ساخت و اعتبار در حال افزایش او را بین رعایای به لحاظ سیاسی هوشیار و لیبرال‌های شهری تضعیف کرد. دلیل اصلی برکناری ارسنجانی آن بود که اعلیحضرت از قدرت فزاینده او به عنوان وزیر کشاورزی می‌ترسید. قطعنامه‌های کنگره تعاونی‌های روستایی از اهمیت پادشاه کاسته بود، «بر انواعی از اصلاحات اساسی و جداکننده‌ای تأکید کرده بود که اعلیحضرت همیشه از آن پرهیز می‌کرد و در درخواست‌های خود، برای آزادی‌های مدنی در ایران روی آن فضائلی تأکید می‌کرد که در ایران وجود نداشت».^{۲۳} تأکید بر «قانون اساسی» و «حقوق بشر» خواسته‌هایی اساسی برای حمایت از گروه‌های سیاسی مدنی مطرح می‌کرد، در حالی که اعلیحضرت سعی داشت همین گروه‌ها را سرکوب کند و بی‌تردید توانمندی ارسنجانی برای به میدان آوردن هزاران روستایی برای راهپیمایی‌هایی در حمایت از برگزاری همه‌پرسی^d او را نگران ساخته بود. ارسنجانی در ماه اوت سال ۱۹۶۴ (مرداد ۱۳۴۳) پس از انتشار مجموعه‌ای از مقالات در روزنامه‌های تهران که دیدگاه‌های تند او را نشان می‌داد و باعث شهرتش می‌شد، به تهران فراخوانده شد. او در ماه می سال ۱۹۶۹ (اردیبهشت ۱۳۴۸) به‌طور ناگهانی در اثر حمله قلبی درگذشت. بسیاری از مردم معتقدند که دولت او را مسموم کرد.

مرحله دوم

^d همه‌پرسی سراسری در مورد شش بند اول «انقلاب سفید» شاه که در ۲۶ ژانویه سال ۱۹۶۳ برگزار شد. (See MERIP REPORTS, no. 40, p. 17.)

مرحله دوم اصلاحات ارضی رسماً از طریق مجموعه‌ای از فرامین کابینه که به «بندهای الحاقی» معروف شد (اعلام شده در ۱۷ ژانویه سال ۱۹۶۳ / ۲۷ دی ۱۳۴۱) به اجرا درآمد. ملاکین علاوه بر فروش زمین‌هایشان به دولت براساس شرایط مرحله نخست، از حق انتخاب‌های زیر برخوردار شدند:

۱- زمین را براساس متوسط درآمد خالص سه سال گذشته به رعایا اجاره دهند؛ اجاره‌نامه ۳۰ ساله بود و هر پنج سال مورد بازنگری قرار می‌گرفت

۲- زمین را به قیمت مورد توافق طرفین به رعایا بفروشد

۳- زمین را به نسبت بهره مالکانه در محصول تقسیم کنند

۴- از طریق توافقنامه طرفین یک شرکت سهامی با زارعین تأسیس کنند که در آن سهم مالک در شرکت معادل سهم قبلی‌اش از محصول باشد

۵- حق ریشه زارعان را بخرند^{۲۴}

تا پایان سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) کمی بیش از ۸۰ درصد (۱/۲۵ میلیون نفر) از رعایای دریافت‌کننده زمین براساس این مرحله به مستأجرین بلندمدت (۳۰ ساله) تبدیل شدند. تنها ۳/۶ درصد قادر بودند زمین را از ملاکین قبلی‌شان بخرند، ۵/۳۵ درصد شرکت‌های سهامی تشکیل دادند و ۱۰/۰۴ درصد از طریق تقسیم کردن، زمین دریافت کردند.^{۲۵} گرچه در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) اعلام شد که فروش حق ریشه زارعان به ملاکین کمتر از یک درصد تمام معاملات بود، بیش از نیمی از این فروش‌ها (۶۷۷۹ مورد) در خراسان، زمین‌های خانواده علم اتفاق افتاد که برجسته‌ترین عضو آن وزیر دربار کنونی است.

مرحله سوم

در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷)، شاه و کابینه‌اش فهمیدند ارجحیت دادن به اجاره‌نامه‌های مرحله دوم نتیجه چندانی نداشت مگر ممنوعیت قانونی قراردادهای بهره مالکانه که پیش از آن در کشاورزی ایران رایج بودند. فقدان اصلاحات واقعی باعث افزایش خصومت بین مستأجرین سهم کار و ملاکینشان شد، و این حقیقت که تعداد کمی از زارعین عملاً تا حدی از اجرای مرحله دوم منتفع شده بودند، آن را تشدید می‌کرد. حتی در برخی مناطق زارعین دسته‌هایی تشکیل داده بودند تا با ملاکین مخالفت کنند و اجاره‌ها را به آنها ندهند - و این دقیقاً همانی نبود که شاه در زمان آغاز اصلاحات در ذهن داشت.^{۲۶}

در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷)، دولت مجموعه قوانین جدیدی مقرر کرد. این مواد، با عنوان توزیع و فروش مزارع اجاره‌ای به زارعین، محدود به زمین‌ها و کشتزارهای روستاها بود که براساس مرحله دوم به صورت اجاره‌نامه‌های ۳۰ ساله به مستأجرین و شرکت‌های سهامی داده شده بود و در هیچ حالتی چندان زیاد نبودند. بهای پرداخت شده برای زمین بر اساس فرمولی مدون تعیین شده بود: یا ۱۰ برابر اجاره سالانه به صورت نقد یا پرداخت اقساط طی ۱۲ سال بسته شده

بود. اگر در مورد سهم معمول از برداشت بین ملاک و مستأجر تردید وجود داشت، قانون راه حلی اجباری تعیین کرده بود - یک سوم از زمین به ملاک می‌رسید و دو سوم به مستأجر. اکثریت غالب ملاکین به جای فروش تمام دارایی‌هایشان، تصمیم گرفتند زمین‌هایشان را براساس بهره مالکانه در محصول تقسیم کنند و اصلاحات درگیر مشاجرات بر سر تقسیم، تاکتیک‌های وقت‌گیر و کاغذبازی شد. شاه مشتاق و نگران اعلام «رهایی نهایی» کشاورزان قبل از جشن‌های دوهزاروپانصد ساله بود. او در بهار سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) فرمانی سلطنتی صادر کرد که مهلتی - روز دهقان، ۲۳ سپتامبر سال ۱۹۷۱ / ۱ مهر ۱۳۵۰ - تعیین کرده بود تا ملاکین بین فروش و تقسیم یکی را انتخاب کنند. از آن روز به بعد زمین‌هایی که پیش از آن تحت اجاره بودند به مستأجرین فروخته شده و اجاره‌های پرداختی بعدی به عنوان اقساط بهای خرید زمین در نظر گرفته می‌شدند.^{۲۷}

در حالی که تا تابستان سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) تعداد ملاکینی که زمین‌هایشان را فروخته بودند یا موافقت کرده بودند آنها را تقسیم کنند به ۲۶۰۰۰۰ نفر می‌رسید، که کاملاً با ملاکینی که زمین‌هایشان را در مرحله دوم اجاره داده بودند یا آنها را در شرکت‌های سهامی نگه داشته بودند همخوانی داشت، تعداد کشاورزانی که عملاً از طریق خرید یا انتقال، زمین به دست آورده بودند، حدود ۸۰۰۰۰۰ نفر بود که از دو سوم تعداد اجاره‌کنندگانی که در مرحله دوم اجاره کرده بودند بیشتر نمی‌شد. این آمارها نشان می‌دهد که تقریباً یک نفر از هر سه مستأجر (یا حدود ۵۰۰۰۰۰ زارع) حق خود در مورد زمین را در مرحله سوم از دست دادند و به کارگران فاقد زمین یا کارگران مهاجر تبدیل شدند.

رقم تقریبی بدهی دولت و زارعین در دریافت زمین از ملاکین به حد ۳۲۰۰۰ میلیون ریال (۴۷۰ میلیون دلار) می‌رسید.^{۲۸} قانون اولیه اصلاحات ارضی تصریح کرده بود که ملاکین ۹ حواله پرداخت دریافت می‌کردند که هر کدام یک‌دهم قیمت خرید را پر می‌کرد و به صورت سالانه به آنها پرداخت می‌شد. یک‌دهم نخست به صورت نقد در هنگام اتمام انتقال پرداخت می‌شد. در عمل بانک کشاورزی پیش پرداخت‌های نقدی را بسیار بیشتر از آنچه قانون ملزم کرده بود انجام می‌داد - متوسط پیش پرداخت در طی مرحله نخست ۳۱ درصد چیزی بود که قانون ملزم ساخته بود - مقدار پیش‌پرداخت در طی مرحله اول ۳۱ درصد قیمت خرید بود.^{۲۹} حواله‌های پرداخت هم قابل کسر و هم قابل انتقال انتقال بودند و ظاهراً نقشی مشابه نقش مسئله پول در اقتصاد داشت. اعتقاد بر این است که بسیاری از ملاکین در سال‌های اولیه اصلاحات حواله‌های پرداخت خود را با ارزشی بسیار پایین‌تر از نرخ برابری به سوداگران پول منتقل کردند. نحوه دقیق جذب شدن پرداخت‌های مربوط به اصلاحات در اقتصاد مبهم است. برخی از آنها را در ازای دریافت سهم در کارخانجات تحت تملک دولت مبادله کردند. یک برآورد، رقم کلی این نوع سرمایه‌گذاری را ۵۴۳ میلیون ریال (۷/۱۶ میلیون دلار) ارزیابی می‌کند که ۵/۵ درصد از ارزش زمین‌های خریداری شده و ۱۲ درصد از ارزش تمام حواله‌های پرداخت صادر شده است. بخش دیگری از حواله‌های پرداخت به ارزش ۴۳۳ میلیون ریال برای تسویه

مالیات با دولت مبادله شد. به نظر می‌رسد بخش زیادی از پول غرامت به توسعه املاک شهری و شرکت‌های تجاری خانوادگی راه پیدا کرد؛ «بخش‌نچندان قابل توجهی هم برای سرمایه‌گذاری در خارج از کشور بیرون رفت».^{۳۰}

تعاونی‌های روستایی

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، یکی از شروطی که از سوی مقامات در مرحله اول برای دریافت زمین تعیین شد، عضویت در انجمن تعاونی روستا بود. در برخی موارد این امر تنها شامل بیان تعهد شفاهی از سوی روستائیان بود که نشان‌دهنده قصد او برای پیوستن به تعاونی بود که در منطقه او تأسیس خواهد شد. در موارد دیگر وقتی روستائیان جمع شدند تا در مورد توزیع زمین بحث کنند، مأموران اصلاحات ارضی از آنها خواستند تا همان‌جا و همان موقع مدیری برای تعاونی روستا انتخاب کنند یا کسی را که قبلاً در روستای مجاور انتخاب شده است بپذیرند. بعدها، وقتی جنبش تعاونی‌ها قوت گرفت، گردهمایی سالانه عمومی تمام روستائیان «مجاز» (یعنی تنها کسانی که زمین گرفته بودند) یک کمیته اجرایی سه نفره را برای تعاونی انتخاب کردند که یکی از آنها به عنوان رئیس انتخاب می‌شد و یک «مدیر» - که اغلب منصوب دولت بود - به جای رئیس کمیته اجرایی سه نفره، کارهای تعاونی را هدایت می‌کرد. به‌رغم تصریحات قانون، در ابتدای مرحله دوم، زمانی که ۸۰۴۲ روستا خریداری شده بود و تا حدودی بین رعایا توزیع شده بود، تنها ۹۲۷ تعاونی روستایی عملاً به خوبی تجهیز شده بودند و تحت نظر بانک کشاورزی فعالیت می‌کردند. یک هزار تعاونی دیگر یا در همین حدود، فقط به صورت اسمی وجود داشتند و در عین حال سه چهارم از ۸۰۴۲ روستا فاقد تعاونی شناخته شده، از هر نوعی بودند.

دلیل اصلی رشد کند جنبش تعاونی‌ها طی مرحله نخست حمایت قدرتمند ارسنجانی وزیر کشاورزی بود. شاه از افزایش اعتبار یا تعداد تعاونی‌ها تا زمان برکناری ارسنجانی خودداری کرد. حتی بعد از انجام این کار هم شاه اساساً در افزایش جریان نقدینگی محتاط بود تا زمانی که کنترل کامل جنبش تعاونی‌ها را به دست گرفت. بنابراین در اواخر تابستان سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) دولت سازمان مرکزی تعاون روستایی را تأسیس کرد و این سازمان ۹۲۷ تعاونی برپا شده از سوی بانک کشاورزی را تحت نظارت گرفت. (در این ضمن، شاه یکی از ژنرال‌های ارتش به نام اسماعیل ریاحی را به عنوان وزیرکشاورزی و سرهنگ عبدالعظیم ولیان را به عنوان معاون وزیر انتخاب کرد). سال بعد (۱۳۴۳/۱۹۶۴) میزان وام‌های پرداختی تعاونی‌ها سه برابر شد و درصد اعضایی که وام دریافت کرده بودند از ۲۸ درصد به ۵۱ درصد افزایش یافت. اما رقم کلی که وارد تعاونی‌ها می‌شد در مقایسه با اعتبار واقعی مورد نیاز رعایا و در رابطه با تخصیص اعتبار در دیگر زمینه‌ها، چندان قابل توجه نبود.

سازمان مرکزی تعاون روستایی به وام‌گیرنده اصلی بخصوص از بانک‌های دولتی و سازمان برنامه تبدیل شد. از آن‌سو تعاونی‌های محلی و اتحادیه‌های آنها از سازمان مرکزی تعاون روستایی استقراض می‌کردند. هر تعاونی محلی و اتحادیه‌ای از تعاونی‌ها، شالوده‌های خود از سرمایه مشارکتی را بنا نهاد و اجازه یافت از طریق سازمان مرکزی تعاون

روستایی تا پنج برابر ارزش سرمایه تعهد شده از سوی عضو سهامدار را وام بگیرد. در موارد استثنایی به وام‌های ده تا پانزده برابر ارزش پس‌انداز شده هم مجوز داده می‌شد. اعضا به صورت انفرادی به صورت فرضی می‌توانستند تا ۲۰۰۰۰ ریال در برابر خرید حداقلی اولیه ۱۰ سهم به قیمت ۵۰ ریال به ازای هر سهم - سرمایه‌گذاری ۵۰۰ ریالی پرداختی به صورت نقد - وام بگیرند. قدرت استقراض عضو بر اساس تعداد سهام تحت مالکیت افزایش می‌یافت اما با مضربی که با افزایش ارزش سهام کاهش می‌یافت. این شرط، به این دلیل، طراحی شده بود تا مانع از آن شود که اعضای ثروتمند به هزینه خرده سهامداران، صندوق تعاونی را خالی نکنند. تعاونی‌ها با ۶ درصد بهره کار می‌کردند، از منابع استقراضی ۴ درصدی اتحادیه‌های مربوطه استفاده می‌کردند، که خود از سازمان مرکزی تعاون روستایی با بهره ۳ درصد وام گرفته شده بود.

در تابستان سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) رئیس وزارت جدید تعاون روستایی و اصلاحات ارضی (ع.ع. ولیان) دستور توقف تشکیل تعاونی‌های روستاهای کوچک را صادر و ادغام آنها برای ایجاد تعاونی‌های روستاهای بزرگتر و تشکیل اتحادیه‌های تعاونی بیشتر را تشویق کرد. برخی از این اتحادیه‌ها و سازمان مرکزی تعاون روستایی در فعالیتهای تجاری در سطوح ملی و بین‌المللی وارد شده بودند اما بیشتر تعاونی‌ها محدود به تأمین اعتبار و در برخی موارد اقلام مصرفی محدود مانده بودند. تا سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰)، ۳۰۰۰ فروشگاه تعاونی در روستاهای بزرگتر وجود داشت و تنها اخیراً بر اساس برنامه پنجم حرکتی به سمت تبدیل این انجمن‌های اعتباری به تعاونی‌های کاملاً شکوفای تولیدی تحت کنترل کامل دولت، ایجاد شده است. این تغییر، نتیجه چند عامل است: دسترسی به افزایش درآمدهای کشاورزی، نیاز به افزایش هنگفت در محصول به منظور محدود کردن واردات و پیش‌بینی میل همیشگی شاه برای افزایش کنترل.

در اواخر سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸)، بانک تعاون روستایی وظایف مالی نهاد نیمه مستقل سازمان مرکزی تعاون روستایی را برعهده گرفت و شاه دستور ادغام نظام‌مند و کاهش تعداد تعاونی‌ها به مجموع ۳۰۰۰ مورد را صادر کرد. همان‌طور که وزارت کشاورزی پس از تشکیل وزارت اصلاحات ارضی و امور روستایی به حیات جداگانه خود ادامه می‌داد، به همان شکل سازمان مرکزی تعاون روستایی حیات بروکراتیک جداگانه‌ای داشت و به خانه انتقال درخواست‌های وام به بانک تبدیل شد.^{۳۱} در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) تعداد ۲۹۵۷۴ روستا تحت خدمات تعاونی‌ها بودند که به‌طور متوسط برای هر سه روستا یک تعاونی در این شبکه وجود داشت. اما هنوز تعداد ۱۵۰۰۰ روستا فاقد تعاونی بودند.

جنبش تعاونی هم‌مچون دیگر بخش‌های کشاورزی، در کل عملکرد خیلی بدی داشت. چون تقریباً نیمی از جمعیت روستایی فاقد زمین بودند یا در طول روند اصلاحات فاقد زمین شده و خود به خود از عضویت در تعاونی‌ها طرد شدند. آنها باز هم هر اعتباری که می‌خواستند از سوی وام‌دهندگان سنتی تأمین می‌شد. تحقیق در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) در مورد منابع اعتبارات خانواده‌های به نسبت مرفه روستایی در چندین منطقه نشان می‌داد که هنوز ۳۸/۶ درصد تا ۵۸/۵ درصد از وام‌های اعطایی از سوی وام‌دهندگان [قبلی] انجام شده بود. از سوی دیگر تعاونی‌ها فقط ۱۹ تا ۴۵

درصد پرداخت‌های وام را انجام داده بودند که این تراز را بانک کشاورزی (۱۳ تا ۲۰ درصد)، سایر بانک‌ها (صفر تا ۱۱ درصد) و ملاکین (صفر تا ۰/۹ درصد) بالا برده بودند. میانگین وام در اکثر مناطق مساحی شده بیشتر از دو برابر میانگین وام تعاونی در یک سال در سطح کشور بود که دست‌کم تا حدی نشان می‌دهد که حجم پول بیشتری را می‌شد در مقایسه با تعاونی‌ها از قرض‌دهنده‌ها (وام‌دهنده‌ها) با سرعت بیشتر دریافت کرد.^{۳۳}

جای تعجب نیست، چرا که جریان منابع دولتی به تعاونی‌ها در مقایسه با هزینه‌هایی که در دیگر زمینه‌ها می‌شد، مبلغ اندکی بود. مثلاً در دوره سال‌های ۷۰ - ۱۹۶۷/۴۹ - ۱۳۴۶، اعتبار اعطایی از طریق تعاونی‌ها به عنوان درصدی از کل اعتبار بخش کشاورزی از ۲۷ درصد تا ۳۴ درصد متغیر بود. در عوض اعتبار بخش کشاورزی به عنوان درصدی از کل اعتبار در دوره مشابه از ۱۰/۷ درصد تا ۸/۱ درصد کاهش یافت.^{۳۳} بنابراین مثلاً در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) تنها ۲/۷ درصد از تمام اعتبارات اعطایی در کشور از طریق تعاونی‌ها انجام شد. حتی این رقم جزئی هم تصویر کاملی ارائه نمی‌دهد. برآورد شده است که «۵۲ درصد از کل وام‌های اعطایی به کشاورزی برای مقاصد کشاورزی بلند و کوتاه‌مدت استفاده نشده است؛ بیش از نیمی از پول برای موارد مصرفی هزینه شده است.»^{۳۴}

تعاونی‌های زراعی

در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴)، شاه به شورای عالی اقتصاد گفت که باید اقداماتی در پیش گرفته شود تا واحدهای زراعی غیراقتصادی را ادغام کرده، منطقه تحت آبیاری را توسعه داده و تولید کشاورزی را افزایش دهد. شاه تأکید کرد که این اهداف در کوتاه‌مدت تنها از طریق ایجاد آنچه او «تعاونی زراعی» نامید، قابل دسترسی است. برای مطالعه کمیوتیزیم (kibbutzim) و موشاو (moshav) بازدیدهایی رسمی از اسرائیل و نیز اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت تا مزارع اشتراکی آنها بررسی شود. یک سال بعد، شاه «مجدداً خواستار شکل‌گیری چنین واحدهای اقتصادی موفق‌تری شد، خواستار مکانیزه‌سازی شد و اظهار داشت که ترجیح می‌دهد بیند تعاونی‌های زراعی روستاها را اداره کنند.»^{۳۵}

در ایران «ارجحیت» رئیس حکومت به طریقی تقریباً یک شبه به قانون تبدیل می‌شود. در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶)، وزارت تعاون روستایی و اصلاحات ارضی، مصوبه مجلس را برای آغاز تعاونی‌های زراعی - واحدهای زراعی که به صورت حرفه‌ای اداره می‌شدند و تحت مالکیت اشتراکی بودند - به صورت پنج سال آزمایشی، دریافت کرد.

این سیاست جدید شش هدف اعلام‌شده داشت: (۱) مقیاس عملیات را توسعه داده و مکانیزه کند؛ (۲) سرانه درآمد سهامداران را افزایش دهد؛ (۳) سهامداران را با روش‌های جدید کشاورزی آشنا کند؛ (۴) نسبت انسان - زمین را کاهش داده و جایگزینی کار با طراحی منطقه‌ای منابع بین کشاورزی و صنعت را جبران کند؛ (۵) به تجزیه‌داری‌ها،

به خصوص فرایند تقسیم بعد از مرگ، پایان دهد؛ (۶) مناطق تحت کشت زمین‌هایی که پیش از آن بایر و بلااستفاده بود، توسعه دهد.

یک هدف اساسی - پیشبرد کنترل اقتصادی و اجتماعی شاه بر مناطق روستایی - اظهار نشد. از این حقیقت کاملاً روشن است که اگر واقعاً نگرانی اصلی شاه افزایش تولید بود، پول را در تعاونی‌ها واریز می‌کرد. افزایش بسیار بالای تولید کشاورزی، به جای افزایش خارق‌العاده چندین هزار کشاورزی که در چند تعاونی زراعتی محدود جمع شده بودند، از طریق تشویق به افزایش چشم‌گیر [محصول] از سوی میلیون‌ها زارع قابل دستیابی بود. هم‌زمانی حرکت به سمت تعاونی‌های زراعی با اعلام شاه مبنی بر قصد او برای ادغام و کاهش تعداد نهایی تعاونی‌ها به ۳۰۰۰ عدد و قرار دادن مدیران تربیت شده از سوی دولت، حقیقتی است که این تفسیر را تقویت می‌کند.

وقتی روستایی و زمین‌هایش در تعاونی زراعی قرار می‌گرفت کاملاً نسبت به آن بنگاه متعهد می‌شد. عضویت اساساً محدود به رعایای زارع و مالکینی بود که در چهار گروه مجاز زیر قرار می‌گرفتند: (۱) رعایایی که در مرحله نخست توزیع یا از طریق خرید یا در تقسیم زمین در مراحل بعد، زمین به دست آورده بودند؛ (۲) بازرگانان یا کشاورزان مزارع بزرگ و باغ‌هایی که از توزیع معاف شده بودند؛ (۳) خرده‌مالکانی که در روستاها زندگی می‌کردند و در مرحله دوم موافقت کرده بودند زمین‌هایشان را تقسیم کنند؛ (۴) کشاورزان و مالکینی که به دلیل (مثلاً مکانیزه‌سازی) اصلاحات ارضی بر آنها اثر نگذاشته بود.

طبق الزام قانونی برای تشکیل تعاونی زراعی باید رأی‌گیری انجام می‌شد، به شرط آنکه حداقل ۵۱ درصد از افرادی که از سوی دولت «مجاز» شناخته شده بودند، موافقت می‌کردند. تعاونی بدون توجه به خواسته‌های ۴۹ درصد دیگر، تشکیل می‌شد. به علاوه، تعاونی‌های آینده‌گر در دو روستا یا بیشتر گسترش یافته بودند: محاسبات دولت در مورد درصدها برای معلوم کردن میزان اکثریت به صورت روستا به روستا انجام نمی‌شد بلکه کل منطقه در نظر گرفته می‌شد. توزیع نابرابر آرا به معنای وارد شدن به تعاونی روستایی با اکثریتی مخالف این خط مشی بود. این مضحکه دموکراسی با محدود کردن رأی‌دادن روستاییان، دیگر مالکان و کشاورزان مستأجر همراه می‌شد. خوش‌نشین‌ها یا کارگران فاقد زمین که محیط مستقیم آنها و نظم اجتماعی‌شان تا حد زیادی به هم می‌خورد و ۵۰ - ۴۰ درصد از جمعیت روستایی را تشکیل می‌دادند - در مورد این موضوع مورد مشورت قرار نمی‌گرفتند.^{۳۶}

سرهنگ ولیان وزیر اصلاحات ارضی و تعاونی‌های زراعی، تنها کسی بود که قدرت داشت روستاهایی را انتخاب کند که به آنها فرصت داده می‌شد تا تعاونی روستایی را انتخاب یا رد کنند. در پایان سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸)، به‌رغم مقاومت‌های گسترده، نوزده تعاونی محل‌یابی و تأسیس شده بودند. در پایان سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) این تعداد ۲۷ مورد بود و در بهار سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) به ۴۳ مورد رسید. اندازه آنها از موارد نمایشی تعاونی زراعی آریامهر با ۸۰ سهامدار و ۲۰۰۰ سهم، تا شرکت بزرگ شاه‌آباد در بیرجند، با ۱۲۴۶ سهامدار و ۶۷۰۱۲ سهم متفاوت بود.

کشاورزان براساس نسبت میزان زمین و اموالی که هر کدام در دسترس شرکت قرار داده بودند، سهم دریافت می‌کردند. کشاورزان مالکیت اسمی زمین را داشتند و این «حق استفاده» بود که عملاً به صورت دائم به حکومت منتقل می‌شد گرچه مقامات ایرانی هیچگاه تا این حد پیش نرفتند که بپذیرند تعاونی‌های زراعی در حقیقت نوعی از «مزارع حکومتی» هستند. در نهایت، هدف از اصلاحات ارضی که مالکیت زمین‌های کشاورزان را تنها ظاهراً به آنها برمی‌گرداند تا دوباره آن را باز ستاند چه بود؟ داشتن سهام‌های مختلف، تقسیم ثروت در میان روستاییان غنی‌تر را ابدی می‌کرد، در حالی که شکاف بین این گروه در کل و روستاییان فاقد زمین در نتیجه افزایش دستمزد گروه نخست و مشارکت در منافع تعاونی، وسعت پیدا می‌کرد.

یک سهم متوسط (در سال ۱۹۷۲ / ۱۳۵۱) نشان‌دهنده ۱۰۰۰ ریال (۱۰/۳۱ دلار) از ارزش زمین ارزیابی شده بود. هر کدام از سهامداران، بدون توجه به تعداد سهام تحت مالکیت‌شان، تنها یک حق رأی داشتند. به ارث بردن سهام یا فروش آن فقط برای یک سهامدار دیگر یا به خود تعاونی ممکن بود.

ساختار تعاونی ظاهراً دمکراتیک است: مجمع عمومی سالانه سهامداران، یک هیئت‌مدیره سه نفره را انتخاب می‌کند که آنها هم از بین خودشان یک نفر را به عنوان رئیس برمی‌گزینند. هیئت‌مدیره این قدرت را دارد، یا به عبارت صحیح‌تر، مجبور است یک مدیر حرفه‌ای از میان سه نامزدی که دولت اعلام کرده است، انتخاب کند. از لحاظ نظری در مورد بودجه سالانه، سرمایه‌گذاری‌های مهم و غیره، تصمیم‌گیری به صورت مشترک از سوی مدیر و کمیته سهامداران انجام می‌شود، اما در عمل معمولاً مدیر بیشتر تصمیمات را می‌گیرد. او اندازه کارآمدترین طرح‌ها را مشخص کرده، وظایف خاصی به سهامداران محول می‌کند، اهداف تولید را مشخص کرده و روش‌های کشت و کوددهی را انتخاب می‌کند. مدیر منصوب دولت قدرت بسیار زیادی دارد، بر اساس گفته یکی از ناظران، به لحاظ اقتدار و خودرأیی: «مدیر هر کاری بخواهد می‌کند اما باید در مورد آن متقاعد شود».^{۳۷}

ممکن است تا ۱۰ روستا به صورت یک تعاونی به هم بپیوندند که رئیس هر روستا به صورت غیررسمی نماینده آن است. علاوه بر مدیر، تعاونی دارای یک دفتردار حرفه‌ای، دو بازرس، بسته به محل، از یک تا چهار معاون مدیر و کارکنان فنی مختلف است که حقوق تمام آنها از سوی دولت پرداخت می‌شود. این کارکنان مدیریتی و فنی در محوطه راحتی زندگی می‌کنند که کمی بالاتر از خانه‌هایی است که برای رعایای سهامدار فراهم شده است. برخی از کارکنان در خانه‌های (معمولاً آجری) جدید ساخت دولت زندگی می‌کنند و بقیه در خانه‌های سنتی اقامت دارند.

تعاونی‌های زراعی از مالیات بر درآمد و دیگر هزینه‌هایی که شرکت‌های خصوصی باید بپردازند، معاف هستند و از حق املاک ممتاز در مقایسه با زمین‌های مجاور خصوصی برخوردارند. انتظار می‌رود سهامداران برای تعاونی کار کنند اما مجبور نیستند. آنهایی که سود پایان سال سهام خود را دریافت نمی‌کنند، معمولاً از تعاونی خارج شده و به

شهرستان‌های نزدیک می‌روند. صورت‌های مالی برای «بازرسان» و وزارت تعاون و امور روستایی ارسال می‌شود. توزیع سود خالص حدوداً براساس موارد زیر انجام می‌شود:

- ۱۵ درصد به حساب ذخیره تعاونی
- درصد خاصی برای رسیدگی به دعاوی مشکوک
- ممکن است درصد خاصی به حساب عملیاتی سال بعد اختصاص یابد
- در صورت تصویب مجمع عمومی ممکن است بخشی به عنوان پاداش رئیس، مدیر، بازرسان و کارکنان تعاونی اختصاص یابد

• بقیه بر اساس دارایی‌ها بین سهامداران تقسیم می‌شود^{۳۸}

میزان دستمزدها بسته به میزان مسئولیت، نوع کار و میزان کارایی کارگر، که مدیر و هیئت‌مدیره آن را مشخص می‌کنند، تغییر می‌کند. چون کشت بسیار مکانیزه شده است، برخی از تعاونی‌ها لازم دانستند که نیروی کار بیشتری به جز کارگران موقت فصلی در زمان برداشت به کار بگیرند. تعداد کمی از کارگران در شرکت‌های کشت و صنعت کوچک همچون رنگرزی پشم و سفالگری مشغول به کار شدند، اما بیشتر تعاونی‌های زراعی کار چندانی نکردند تا از رنج کارگران فاقد زمین بکاهند. در واقع، آنها در برخی مناطق در کاهش فرصت‌های شغلی روستایی سهم بودند.

در یکی از تعاونی‌های به نسبت مرفه گیلان، متوسط دارایی به ازای هر خانواده ۲۵ سهم بود که به ازای هر سهم حدود ۳۲۰ تومان، سالانه ۸۰۰ تومان (۱۱۷۶ دلار)، برای سهامداران متوسط بازدهی داشت. کسانی که در زمین‌ها کار می‌کردند (در این مورد شامل سهامداران و غیر سهامداران) دستمزدی حدود ۵۲۰ تومان در ماه، یا ۶۲۴۰ تومان در سال می‌گرفتند. سه عضو سهامدار اداره‌کننده کمیته که به عنوان ناظران زمین‌ها هم عمل می‌کنند، دریافت بیشتری دارند، همچون کارگرانی که مهارت خاصی دارند مثل رانندگان تراکتور، متصدیان کمباین و از این قبیل. برخی از رعایا با کاشتن زمین‌های خصوصی در کنار زمین‌های تعاونی و عرضه کردن آنچه تولید می‌کنند در بازارهای محلی، درآمدشان را بیشتر می‌کنند. کارکنان مدیریتی در بیشتر موارد از شهرستان‌ها انتخاب می‌شوند. بیشتر آنها در آلمان و اسرائیل آموزش می‌بینند و هیچ کدام آموزش بخصوصی برای اداره کردن تعاونی زراعی ندیده‌اند، گرچه برخی از آنها در دوره‌های کوتاه مدت از سوی دولت را گذرانده‌اند.^{۳۹}

اعضای تعاونی بخشی از درآمدشان را به عنوان مزد کارگری و بخشی را به عنوان سود سهامشان دریافت می‌کنند، که به این معنی است که در سال‌های بد که عملکرد تعاونی بدون عایدی یا با ضرر همراه است، درآمد آنان به شدت کاهش می‌یابد. در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) یکی از تعاونی‌های غرب ایران ۵۰ درصد از روستاهای خود را از دست داد.^{۴۰}

در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) دولت ۶۱۷ میلیون ریال (۸/۲ میلیون دلار) برای ۱۹ تعاونی زراعی هزینه کرده بود که به‌طور متوسط برای هر تعاونی ۳۲/۵ میلیون ریال (۴۳۶۰۰۰ دلار) می‌شود. برخلاف آن، متوسط سرمایه‌گذاری هر تعاونی در

طی آن سال ۲/۹ میلیون ریال بود.^{۴۱} در حال حاضر تعاونی‌های زراعی هنوز هم تنها حدود ۵ درصد از کل تولید کشاورزی را به خود اختصاص می‌دهند. سرمایه‌گذاری سنگین در این تعاونی‌ها را تنها می‌توان در قالب کاربرد کاملاً غلط نظریه مزیت مقیاس^e برای رسیدن به کنترل اجتماعی بیشتر فهمید.

اخیراً، بر اساس بازنگری برنامه پنجم، که ۸ میلیون دلار به کشاورزی اختصاص داده است، دولت فشار خود را برای یکپارچه‌سازی روستاهای کوچک به نفع سکونتگاه‌های بزرگ که آسان‌تر قابل کنترل هستند، تجدید کرده است. حالا بر نسخه آب رفته تعاونی‌های زراعی، یعنی تعاونی‌های تولیدکنندگان، تأکید می‌شد. هنوز مالکیت زمین‌ها به صورت انفرادی است اما یک مدیر منتخب دولت کاشت و برداشت را هدایت می‌کند و ترتیب عرضه محصولات به بازار را می‌دهد. دولت به منظور ایجاد انگیزه برای مشارکت افراد، دریافت مراقبت‌های درمانی، تحصیل، بیمه، یارانه‌های ساخت، وام تراکتور و دیگر نیازها را برای کسانی که به تعاونی‌ها پیوندند، تسهیل می‌کند. در عوض، دولت «کشاورزان را کاملاً تحت کنترل دارد». گرچه، بی‌تردید استاندارد کشاورزانی که به تعاونی‌های زراعی و تعاونی‌های تولیدکنندگان تعلق دارند، ارتقا یافته است، کنترل بروکراتیک شدید به آرامی آنچه را از ابتکار فردی و خوداتکایی به جای مانده است، از بین می‌برد. به گفته یکی از کارشناسان آمریکایی «شبهه نظام شوروی است. مدیران به سادگی جایگزین ملاکینی شده‌اند که اصلاحات ارضی آنها را حذف کرد.»^{۴۲}

ساخت کشت و صنعت: طرح آبرسانی دز

بنیان‌های فعالیت شدیدی که شاه امروز برای رسیدن به تعاونی‌های زراعی در مقیاس وسیع انجام می‌دهد در دوران برنامه هفت ساله دوم (۶۲ - ۱۹۵۵ / ۴۱ - ۱۳۳۴) گذاشته شد. ابتهاج که در آن موقع رئیس سازمان برنامه و بودجه بود بعدها به مجله فورچون (Fortune) گفت:

ما ایرانی‌ها بیشتر شاعرییم تا برنامه‌ریز. ما صراحت نداریم، به لحاظ عبارات، از کلماتی همچون «بزرگ» یا «زیاد» استفاده می‌کنیم که هیچ معنایی ندارد. روشن است که به طرحی مفصل و یکپارچه براساس یک مدیریت منطقه‌ای نیاز داشتیم و هیچ نمونه بهتری برای آن در هیچ کجای دنیا وجود نداشت مگر طرح عمران دره تنسی. من تصمیم گرفتم ما باید لیلیتال داشته باشیم.^{۴۳}

در جلسه بانک جهانی در استانبول در سپتامبر سال ۱۹۵۵ (شهریور ۱۳۳۴) که هم ابتهاج و هم دیوید ای. لیلیتال (David E. Lilienthal)، رئیس پیشین طرح عمران دره تنسی (Tennessee Valley Authority) و کمیسیون انرژی اتمی، در آن حضور داشتند، ابتهاج، لیلیتال را دعوت کرد به ایران بیاید تا امکان اجرای یک طرح توسعه منطقه‌ای یکپارچه مشابه طرح عمران دره تنسی را بررسی کند. آن طور که ابتهاج به آن اشاره کرد آن دیدار کمتر یک «دیدار اتفاقی» بود. پیدایش طرح آبرسانی سد دز و خود سد یک درس عینی در این مورد است که چطور بانکداران

^e مزیت کاهش هزینه تولید در اثر افزایش حجم تولید. ویراستار

بین‌المللی و «متخصصان کمک خارجی» به کارشان می‌پردازند. در ژوئن سال ۱۹۵۵، لیلیتال و یکی دیگر از رؤسای سابق طرح عمران دره تنسی، گوردون آر. کلپ (Gordon R. Clapp)، شرکت توسعه و منابع (D&R) را با مشارکت خانه بانکداری لازارد فریرز تشکیل داده بودند. پیش از اینکه وکلای وال‌استریت لازارد حتی شروع به نوشتن بندهای تشکیل شرکت کنند، لیلیتال «یک نسخه از یادداشت‌هایی که شرکت جدید را توصیف می‌کرد به اوژن بلک (Eugene Black) رئیس بانک جهانی داد».

او (بلک) گفت که بانک جهانی از این ایده «استقبال» می‌کند، فکر می‌کند درست باشد... بلافاصله پیشنهاد کرد که امکان دارد ما در رابطه با توسعه ایران مفید باشیم. او یکی از افراد بانک جهانی به نام هکتور پرودهوم (Hector Prud'homme) را در رابطه با وام به ایران گسیل می‌کند تا فردا مرا در اینجا ملاقات کند تا ببیند که آیا برنامه میلیارد دلاری عمرانی که آغاز کرده‌اند می‌تواند از ما بهره‌بردار [یا خیر].^{۴۴}

در حالی که پرودهوم خود را به این ایده علاقمند نشان داد و وعده داد که آن را به همراه ایرانیان «توسعه» دهد، لیلیتال نتوانست از بیان تردید خود در مورد این شرکت خودداری کند. او نوشت، «پول آن از کجا می‌آید تا آن را توجیه کند، و ما در این مدت چه خواهیم کرد؟»

در زمانی مثل این (با توجه به شرایط کلمبیا^f که اصلاً خوب نیست و عملاً چیز دیگری وجود ندارد) است که من فکر می‌کنم اگر ضمانت لازارد فریرز را نداشتیم چه احساسی داشتیم، بنابراین می‌دانیم که اجاره پرداخت شده است. البته، من شخصاً می‌توانم مدتی نواقص را تحمل کنم اما اگر سخت کار کنم تا کمی پول به دست بیاورم و بعد ببینم که از دست می‌رود، در حالی که ما کناری نشسته‌ایم و منتظریم تا یک کشور «توسعه نیافته» ما را توسعه دهد، احساس حماقت می‌کنم.^{۴۵}

لازم نبود لیلیتال مدت زیادی صبر کند. پرودهوم بی‌درنگ به دیدار با شریک ارشد لازارد، اندره میر، رفت. تأمین‌کننده مالی «کمتر شناخته شده‌ای» که دیوید راکفلر⁺ او را «برجسته‌ترین مرد در وال‌استریت، و یک نخبه واقعی»، که پیش از این در رابطه با بانک توسعه صنعت و معدن ایران از او نام بردیم، نامید.^{۴۶} میر حرف‌هایی در مورد «برداشت» لیلیتال داشت:

«در سال ۱۹۷۱ شرکت توسعه و منابع با شرکت بین‌المللی بیسیک اکونومی (IBEC) نیویورک مرتبط شد» - بروشور شرکت توسعه و منابع. شرکت بین‌المللی بیسیک اکونومی ابزار سرمایه‌گذاری جهانی راکفلر است.

چیزی که در مورد این شرکت جدید مطرح است این است که واقعی است. با چیزهای واقعی سروکار دارد؛ و از این چیزها دانش دقیقی از فرصت‌های کاری واقعی کشور می‌تواند مشخص شود. این بخش اصلی ایده لیلیتال است،

^f لیلیتال مشاور شرکت کوکا ولی (Cauca Valley) در کلمبیا بود - اولین تلاش او برای بین‌المللی‌سازی «اندیشه طرح عمران دره تنسی» با دعاوی مشابه آنچه رعایای خوزستان را دربرگرفته بود.

تصویر سرمایه‌گذاری خارجی در مورد کشور و افراد بومی که می‌توان به آنها اتکا کرد، واقعی و صمیمی و ملموس می‌کند.^{۴۷}

فردی صاحب نفوذ در وال‌استریت همچون آندره میر از اینکه شریک محترمی همچون لیلیتال داشته باشد، که پیش از این چهره دولتی بوده است، هیجان‌زده شده بود. آنچه میر آن را بدون تردید «اصلی» می‌داند، منطق خیرخواهانه نفوذ امپریالیستی بود که لیلیتال در یادداشت اولیه شرح‌دهنده شرکت توسعه و منابع توضیح داده است: طرح‌های توسعه عمومی که عملی هستند و بهترین نتایج را برای مردم به بار می‌آورند همان‌هایی هستند که اساسی را برای فرصت‌هایی فراهم می‌کنند که براساس آن فعالیت‌های بازرگانی خصوصی فرصت خوبی برای موفقیت دارند. هزینه برای توسعه کارها تا حد زیادی هدر می‌رود، مگر اینکه عملاً هم‌زمان با اولین موج فعالیت‌های عمومی، فعالیت‌های بازرگانی خصوصی توسعه پیدا کند. در بیشتر کشورهای به اصطلاح توسعه نیافته... فقدان ابتکارات بازرگانی، شخصیت، و تجربه و قضاوت مالی خلاق دیده می‌شود. کمک به ایجاد این توانایی‌ها و نیز فراهم کردن سرمایه برای توسعه فرصت‌ها و نیازهای توسعه‌ای بخش خصوصی چنین کشوری، بخش جدایی‌ناپذیر موضوع کمک به پیشبرد اقتصادی و اجتماعی این کشور است.^{۴۸}

فرصت اعطای «ابتکارات بازرگانی، شخصیت، و تجربه و قضاوت مالی خلاق» به ایرانیان به سرعت فراهم شد. دو ماه پس از جلسه بانک جهانی، ابتهاج طی یادداشتی به لیلیتال دعوت از او برای دیدار از ایران در فوریه سال ۱۹۵۶ (بهمن ۱۳۳۴) را تأیید کرد. لیلیتال در یادداشت روزانه خود ثبت کرده است که «زمان سفر به ایران بهتر از این نمی‌توانست باشد، چرا که خاورمیانه مجدداً به مرکز مبارزه بزرگ بین کمونیست‌ها و غرب تبدیل شده است».^{۴۹}

در مارس سال ۱۹۵۶ (اسفند ۱۳۳۴) لیلیتال و کلپ (Clapp) اولین قرارداد از مجموعه قراردادهایی با ایران امضا کردند که تا به امروز ادامه یافته است. لیلیتال می‌نویسد، «ما حدی از مسئولیت را برعهده گرفته‌ایم که برای افراد در کشورهای خودشان کاملاً غیرعادی است، بگذریم از یک کشور خارجی که برای ما بسیار عجیب و تازه بود. اما این چیزی بود که ایرانی‌ها می‌خواستند و این کاری بود که ما با آنها موافقت کرده بودیم، انجام دهیم». گرفتن موافقت مجلس در مورد این قرارداد مشکل چندانی نبود. شاه «یک گروه ۳۴ نفره از رهبران قانونگذار را فراخواند و به آنها گفت به همراه ما قرارداد را به پیش ببرند که شامل ضروریات لازم هم بود». چند روز بعد لیلیتال تلگرامی از ابتهاج دریافت کرد که «نوشته بود این کار انجام شده است».^{۵۰}

شرکت توسعه و منابع در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) موافقت طرحی برای «توسعه یکپارچه منابع طبیعی منطقه خوزستان» بدست آورد. این موافقتنامه شامل ساخت ۱۴ سد، تولید ۶۶۰۰ مگاوات برق، و در نهایت صدها مایل کانال برای آبرسانی به ۲/۵ میلیون هکتار زمین بود - قراردادی چند میلیون دلاری که اتمام آن سال‌ها طول می‌کشید. شاه دستور داد کار فوراً آغاز شود.

در حالی که پروژه نخست - سد، نیروگاه و کانال‌ها - در حال ساخت بر روی رود دز بود، لیلیتال و همکارانش به دنبال نمونه برجسته سریعی بودند تا سرمایه‌گذاران آینده‌نگر را متقاعد کنند که کشاورزی در ابعاد وسیع و فراوری غذایی یا «بازرگانی کشاورزی» در این استان پرسود خواهد بود.^{۵۱} آنها نمونه برجسته خود را در نیشکر یافتند. شرکت توسعه و منابع ساخت یک کارخانه نیشکر را در نزدیکی هفت‌تپه، در شمال اهواز آغاز کرد و با شرکت بروئر (Brewer) هاوایی قرارداد بست تا آن را مدیریت کند. لیلیتال بعد از دو سال کار در ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) می‌نویسد: «کشت و کار در هفت‌تپه همراه با واحدهای مکانیکی، سکونت‌گاه‌ها و خدمات فنی لازم به راه افتاده است. خلاصه آن که هفت‌تپه به جایی رسیده که فعالیت‌های اصلاحات ارضی اکنون به حدی است که من امیدوارم بعد از یک نسل به چیزی کاملاً جدید برسد که همانا «تعاونی‌های زراعی روستایی» است.^{۵۲} این مربوط به سه سال قبل از آن بود که شاه شروع به صحبت در مورد راه حل منحصر به فردش در مورد مشکل کشاورزی ایران بنماید. در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰)، زمین ۲۶۰۰۰ هکتاری هفت‌تپه یکی از پربازده‌ترین واحدهای جهان بود - ۱۲ تن در هکتار - و ۱۰ درصد از مصرف ایران - ۶۰۰۰۰ تن - را تأمین می‌کرد.^{۵۳}

یکی از شرایطی که بانک جهانی در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) برای تأمین مالی تکمیل سد دز تعیین کرد این بود که طرح آبرسانی دز به صورت طرح آبرسانی آزمایشی، مزایای فنون کشاورزی مدرن را به کشاورزان بومی نشان دهد. این طرح ۵۸ روستا را در ۵۰۰۰۰ هکتار دربر می‌گرفت و شرکت توسعه و منابع قراردادهایی با این مضمون با ملاکین امضا کرد که پیشرفت‌های خاصی خواهند داشت و هزینه‌های آب را می‌پردازند. براساس این نمونه بود که بانک جهانی وام سد دز و آبرسانی را پرداخت کرد. اما استاندار این استان با این طرح مخالفت کرد و بسیاری از ملاکین را تشویق کرد تا از توافقنامه خود عقب‌نشینی کنند. سال بعد اصلاحات ارضی به منطقه آمد و کارشناسان شرکت توسعه و منابع مجبور شدند مستقیماً با رعایا سروکار داشته باشند تا کارکنان سازمان تازه تأسیس آب و برق خوزستان آموزش‌های لازم را ببینند. «کودکی که ما به وجود آورده‌ایم» آن‌طور که لیلیتال در اشاره به سازمان آب و برق خوزستان می‌گفت، به عنوان یک شبه طرح عمران دره تنسی منطقه‌ای برپا شد تا کارکردها و مسئولیت‌هایی که شرکت توسعه و منابع انجام می‌داد بر عهده بگیرد - سد دز، کاشت و تصفیه شکر، تأسیسات آبرسانی، الزام جمع‌آوری هزینه‌های آب، سیستم برق و غیره.^{۵۴} لیلیتال امید بلندپروازانه خود را در مورد «طرح آبرسانی آزمایشی» گبلی (Gebli) بیان می‌کند: و در حالی که دارم اینها را می‌نویسم هنوز کاملاً اطمینان دارم که این منطقه آزمایشی، این کار که تنها با ۴۵۰۰۰ هکتار شروع شد و در وسعت خوزستان گم شده است همان‌قدر مشهور خواهد شد که سالت لیک سیتی (Salt Lake City) شد که توسط عده‌ای از مردان فداکار با گذشتن از کوه‌های بلند راکی برپا شد... با چرخش غریب گردونه شانس من این فرصت را یافته‌ام که کاری مفید برای آن مردان، زنان و کودکان زیبای شگفت‌انگیز اما فوق‌العاده فقیر انجام دهم، فرصتی برای اینکه قدرت نهفته‌شان را در مسیر کار کردن در جهت بهبود خودشان قرار دهم. این یکی از آن داستان‌های بسیار

کوتاه‌شده رایین هود نیست: که به اغنیا حمله کنی و با آن حال فقرا را بهبود ببخشی؛ این یک طرح منطقی و معقول است که این مردم را قادر می‌سازد غذای بیشتری پرورش دهند، برای آنها و کودکانشان که چشمانشان جراحت دارد و صورتشان پر از مگس است (صورت‌هایی که من هیچ‌وقت هرگز فراموش نخواهم کرد) خدمات درمانی می‌آورد - و نیز مجموعه‌ای از چیزهایی که ایجاد کرده‌ایم در گزارش‌های سرد بی‌روح آمده است».^{۵۵}

طرح آبرسانی گبلی بسیار دور از یک موفقیت قابل انعکاس بود. گرچه تولید با سرعت نسبتاً قابل قبولی حرکت می‌کرد، سرعت رشد آن به قدری نبود که بیشتر دولتمردان انتظار داشتند. برخی از آنها رعایا را مقصر دانستند و شروع به صحبت در مورد ناکارآمدی کشاورزی رعیتی و نیاز به واحدهای کشت مکانیزه بزرگتر کردند. این نقص واقعاً مربوط به دولت بود که نتوانست اعتبار لازم و خدمات گسترده برای کشاورزان فراهم کند تا فنون جدید را با اطمینان به کار بگیرند. کاملاً قابل درک است که هیچ کشاورز سستی نمی‌خواست برای امتحان روش‌های جدید که نمی‌فهمید و مطمئن نبود کارایی دارد، خود را تا حد زیادی بدهکار کند. این مشکل با فروش اجباری از سوی مسئولین شرکت توسعه و منابع و سازمان آب و برق خوزستان و فقدان درک بروکراتیک در تهران همراه شده بود.

در نتیجه، در برنامه چهارم (۷۳ - ۱۹۶۸ / ۵۲ - ۱۳۴۷) بر «ایجاد واحدهای کشاورزی و دامداری بزرگ که به روش‌های پیشرفته کار کند تأکید شد». دولت قانون کشاورزی صنعتی را تصویب کرد و ایجاد چنین واحدهایی در زمین‌های اشغال‌نشده نزدیک سد یا راه‌اندازی طرح‌های مبتنی بر آب‌های زیرزمینی را مجاز ساخت. نیمه صنعتی این طرح‌ها، اگر اساساً وجود داشته باشد، تحت نظارت وزارت اقتصاد و نیمه «کشاورزی» آن تحت نظارت وزارت آب و برق قرار می‌گرفت که کانال واحدهای بالای ۱۰۰ هکتار و جاده واحدهای بالای ۱۰۰۰ هکتار را تأمین می‌کرد. بقیه موارد شامل کانال‌کشی‌های کوچک و استخدام کارگر، طی قراردادهای اجاره ۳۰ ساله به شرکت‌ها واگذار می‌شد. شرکت‌های خارجی و ایرانیان می‌توانستند سهام آنها را خریداری کنند.^{۵۶}

در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷)، سازمان آب و برق خوزستان از انتظار کشیدن برای افزایش چشمگیر تولید از سوی رعایای کشاورز خسته شد و زمین‌های آنها را به صورت قراردادهای اجاره بلندمدت به شرکت‌های کشاورزی خارجی و داخلی واگذار کرد. در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) حدود ۲۵۰۰۰۰ هکتار از زمین‌های طرح آبرسانی دز در بین شرکت‌های زیر تکه تکه شده بود:

کشت و صنعت ایران و آمریکای هاشم نراقی (۲۰۰۰۰ هکتار)	
سهامداران (پیش از پاییز سال ۱۳۵۳ / ۱۹۷۴)	
۵۱٪	شرکت توسعه هاشم نراقی، اسکالون، کالیفرنیا
۳۰٪	فرست نشنال سیتی بانک، نیویورک
۱۰٪	بانک ایرانیان، تهران (که از سوی ابتهاج تأسیس)

	شده بود)
سه سهامدار انفرادی	٪۹
شرکت ایران کالینرنیا (۱۰۰۰۰۰ هکتار)	
سهامداران(پیش از پاییز سال ۱۳۵۳/۱۹۷۴)	
صندوق توسعه کشاورزی ایران	٪۱۵
شرکت آب و برق خوزستان	٪۵
آقای ک. طالقانی و شرکا	٪۱۰
شرکت توسعه کشاورزی ترنس ورلد (نمایندگان اجرایی، به ریاست جورج ویلسون)	٪۳۰
بانک شرکت مالی بین‌المللی آمریکا	٪۲۰
شرکت جان دیره	٪۱۰
شرکت شیمیایی داو	٪۱۰
شرکت شل کات ایران (۱۵۰۰۰ هکتار)	
سهامداران(فعلی)	
شرکت بین‌المللی شل با مسئولیت محدود	٪۷۰/۵
صندوق توسعه کشاورزی ایران	٪۱۵
بانک عمران (متعلق به بنیاد پهلوی)	٪۱۰
میتچل کاتس (نماینده اجرایی)	٪۴/۵
شرکت کشاورزی بین‌المللی ایران (۱۷۰۰۰ هکتار)	
سهامداران (فعلی)	
بانک چیس منهن	٪۱۵
بانک ملی	٪۵
میتسویی(ژاپن)	٪۵
کارخانه چغندر قند اهواز	٪۱۵
صندوق توسعه کشاورزی ایران	٪۱۵
دایموند ای کنل(راسول، نیو مکزیکو)	٪۱۵

آگرونامیکس هاوایی (نماینده اجرایی)	٪۱۵
سازمان آب و برق خوزستان	٪۱۵
دزکار (۵۰۰۰ هکتار) - در حال حاضر فاقد فعالیت	
سهامداران	گروهی از ژنرال‌های بازنشسته ایرانی
شرکت کشاورزی دز (۱۷۰۰۰ هکتار)	
سهامداران	کشاورزان و مالکین قبلی منطقه طرح آبرسانی دز. تحت مدیریت دولت

برای اینکه راه کشاورزی هموار شود سازمان آب و برق خوزستان زمین‌های کشاورزان ۵۸ روستای منطقه طرح را «خریداری» کرد، که معمولاً برخلاف میل رعایا برای مشارکت در این کار بود. در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) مسئولین شرکت‌ها برآورد کردند که ۱۵۰۰۰ نفر مستقیماً از این کار متأثر شده‌اند. برآورد تازه‌تری در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) تعداد افراد جابجا شده را ۱۷۰۰۰ نشان می‌دهد. برای آینده هم اخراج‌های بیشتری پیش‌بینی شده است تا هماهنگ با سرعت توسعه منطقه آبرسانی باشد. زمانی کشاورزی در ابعاد صنعتی وارد منطقه شد و عملیات تسطیح «علمی» زمین آغاز شد که تقریباً ۴۰۰۰۰ نفر در ۵۰۰۰۰ هکتار منطقه اولیه طرح زندگی می‌کردند. سازمان آب و برق خوزستان برای جابجایی روستاهایی که با بولدوزر تسطیح شده‌اند تاکنون ۵ شهرک یا شهر جدید ساخته است. هر واحد مسکونی جدید به‌رغم تنها ۴۰ متر مربع زیربنا، برای ۱۰ نفر در نظر گرفته شده است. به گفته یک مهندس سازمان آب و برق خوزستان که مسئول طراحی آنها بوده است، اتاق‌ها را عمداً کوچک ساخته‌اند تا روستائیان مثل قبل در کنار حیواناتشان زندگی نکنند. کارگران مزدبگیر مزارع در خوزستان به‌طور سنتی مرغ، گاو و گوسفند پرورش می‌دادند تا مکمل درآمد ناچیزشان باشد. رفتن به شهرک‌ها ادامه پرورش این حیوانات را برای رعایا، اگر نگوئیم غیرممکن، سخت‌تر کرده بود. شهرک‌هایی که تاکنون ساخته شده‌اند فاقد آب لوله‌کشی، لوله‌کشی مدرن یا امکانات دفع زباله هستند. شیرهای اشتراکی آب، منبع آب خوردن هستند و برای هر دو واحد (۲۰ نفر) یک آبریزگاه بیرون از ساختمان وجود دارد. چون سازمان آب و برق خوزستان خانه‌های گلی سنتی را غیر متمدن می‌دانست، خانه‌های جدید از بلوک‌های سیمانی ساخته شده‌اند که کمترین تناسبی با شرایط منطقه ندارد، در تابستان خیلی گرم است و در زمستان خیلی سرد. سازمان آب و برق خوزستان برای ممانعت از هرگونه مقاومت جدی در برابر جابجایی، از تعصبات افراطی در بین رعایای محلی استفاده

کرد و ابتدا جمعیت اعراب را جابجا کرد. خیلی زود با ایرانیان هم همین رفتار صورت گرفت و به منظور همسان‌سازی، اعراب و ایرانی‌ها در درون یک شهرک در ردیف‌های مختلف قرار داده شده‌اند.^{۵۷}

به گفته جورج ویلسون، رئیس سابق هیئت کشاورزی کالیفرنیا که شرکت توسعه کشاورزی ترنس ورلد (Trans World) او حدود ۱۰۰۰۰ هکتار را تسطیح کرده است، «با مدرن شدن خوزستان تمام روستاییان به‌طور فزاینده مقروض شدند، آنچنان مقروض که وقتی سازمان آب و برق خوزستان خواهان خرید زمین‌هایشان شد، دریافتی خالص کشاورزان تقریباً هیچ چیز نبود».^{۵۸} برای رعایایی که در ازای زمینشان به آنها چیزی پرداخت شده بود هم اوضاع بهتر نبود. آنها خیلی زود متوجه شدند که کم‌وبیش همان مبلغ را در ازای خانه‌هایشان در شهرک از آنها طلب می‌کنند. یکی از مسئولین سازمان آب و برق خوزستان به خصوص به گروهی از روستاییان خلغید شده و مشغول در حواشی و ساکن در محلات موقتی افتخار می‌کرد. او به یکی از بازدیدکنندگان آمریکایی گفت «حالا ما هم کارگران مهاجر داریم، مثل آنچه شما در کالیفرنیا دارید».^{۵۹}

نرخ دستمزد برای کارگران غیرماهر فصلی در خوزستان، همچون بیشتر نقاط ایران، بسیار پایین است. وجود شرکت‌های کشاورزی و کسب‌وکارهای وابسته به کشاورزی، کاری برای ارتقاء رفاه اکثریت جمعیت روستایی خوزستان نکرده بود. مثلاً در این سال دستمزد کارگر ساده شل کات (Shellcott) از ۹۵ ریال (۱/۴۰ دلار) در روز برای زنان تا ۱۲۰ ریال (۱/۸۰ دلار) برای مردان متغیر بود. به‌طور خوشبینانه این به معنای حداکثر درآمد سالانه ۳۰۰۰۰ ریال یا حدود ۴۴۰ دلار بود. بسیاری کمتر از این دریافت می‌کردند. از آن سو متصدی تجهیزات سنگین در شل کات حدود ۱۰۰۰۰ ریال در ماه دریافت می‌کرد و به صورت سالانه استخدام می‌شد، که درآمد سالانه‌ای معادل ۱۸۰۰ دلار می‌شد. یک سرکارگر در شرکت هاشم نراقی در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) ۱۳۰۰۰۰ - ۱۵۰۰۰۰ ریال (۲۲۶۰ - ۱۹۱۰ دلار) یا حدود ۵ برابر درآمد یک کارگر ساده را دریافت می‌کرد. در بالای نردبان شغلی، می‌توان درآمد رئیس اداره حسابداری شرکت ایران کالیفرنیا را معادل ۹۱۵۰۰۰ ریال یا حدود ۱۳۴۵۰ دلار در سال مشاهده کرد. مدیرعامل (ایرانی یا خارجی) بازرگانی کشاورزی درآمدی تقریباً دو برابر این مقدار دارد. مثلاً، در سال ۱۹۷۰ مدیرعامل شرکت ایران کالیفرنیا ۱/۸ میلیون ریال یا ۲۶۴۷۰ دلار دریافت می‌کرد. در رأس هرم تکنوکرات‌های کشاورزی، مدیران پروژه قرار داشتند که تقریباً همیشه خارجی بودند. در این سال به‌خصوص در کشت و صنعت هاشم نراقی درآمد خالص او ۳/۲ میلیون ریال یا ۴۷۰۰۰ دلار - بدون مالیات - بود. این سطح از دستمزد برای مدیر ارشد با دیگر شرکت‌ها همخوانی داشت و بدون تردید با توجه به تورم اکنون بالاتر است.

کارمندان ایرانی سازمان آب و برق خوزستان هم چندان درآمد بدی ندارند. علی‌رغم شروط بانک جهانی در تضاد با این مسئله، میلیون‌ها دلار از وام اصلی طرح آب‌رسانی دز از سوی دولت ایران برای ایجاد هفتاد اداره مجلل، ادارات مرکزی چهار طبقه برای استقرار آنها صرف شد. «محوطه» مسکونی آنها در منطقه اهواز - دزفول، که ۱۲۰ خانواده را در

خود جای داده بود - دارای دو کافه تریا، یک میخانه، یک زمین گلف، زمین سوارکاری، مرکز تفریحات کودکان، سینما و غیره است. یک مهمانخانه لوکس سه طبقه هم بروکرات‌های ثروتمند تهرانی را در زمان آمدنشان برای بازدید در خود جای می‌دهد، که معمولاً در هنگام بهار و به منظور جشن سال نو و نمونه‌گیری شرکت بزرگ توت‌فرنگی به آنجا می‌آیند. این محوطه یک مدرسه دولتی «رایگان» دارد که دارای تالار سخنرانی، برنامه نمایش فیلم، مرکز علمی و کتابخانه است. در هر کلاس به‌طور متوسط ۲۰ شاگرد هستند، در حالی که در مدارس شهر در هر کلاس کمتر از ۵۰ شاگرد حضور ندارد و پذیرش هم در آنها محدود است. در سطح شهر برای هر پنج مدرسه تنها یک آزمایشگاه وجود دارد و هیچ کدام کتابخانه و برنامه نمایش فیلم ندارند. محوطه مهندسان سازمان آب و برق خوزستان هر ساعت دارای سرویس اتوبوس رایگان به شهر و از شهر است و در تمام مدت یک پزشک مقیم آماده خدمت است در حالی که شهرک‌های جدید کارگران فاقد دکتر مقیم و امکان رفت‌وآمد برای دریافت خدمات درمانی در حالت اورژانسی هستند. فراهم کردن امکان رفت‌وآمد رایگان برای مهندسان مضحک است چرا که تمام آنها حداقل یک ماشین دارند.

محوطه اهواز - دزفول همچنین دارای فروشگاه اختصاصی حمایتی است که اقلامی همچون گوشت گاو را فراهم می‌کند که جای دیگری در منطقه امکان فراهم کردن آن وجود ندارد. به‌رغم این تسهیلات، اینجا بی‌پیرایه‌ترین محوطه دولتی اختصاصی در منطقه خوزستان بود. مثلاً ساکنین مجتمع کشاورزی نیشکر هفت‌تپه، پایگاه هوایی اندیمشک و شرکت نفت آبادان، حتی دارای خانه‌های بزرگتر، خدمات درمانی بهتر، فروشگاه‌های اختصاصی مجهزتر، زمین‌های گلف سبزتر و گسترده‌تر، رستوران‌ها و کلوب‌های باکلاس‌تر و غیره بودند. همچنین یک محوطه انگلیسی برای کارکنان شل‌کات وجود دارد که آکنده از رستوران، استخر، کلوب، فروشگاه اختصاصی، کشیش انگلیکان و کلیسا است.

در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴)، تمام کارکنان دولت در طرح آبرسانی دز، همچون کارکنان اولیه شرکت توسعه و منابع، در اهواز زندگی می‌کردند. حالا شهر دارای محوطه‌های اختصاصی نه‌تنها برای سازمان آب و برق خوزستان بلکه برای شرکت ملی نفت ایران، نیروی هوایی و دو وزارتخانه است. مناطق اختصاصی مشابهی هم برای بخش خصوصی در حومه شهر وجود دارد. این ایرانیان بودند نه خارجی‌ها که بر وجود چنین محوطه‌های اختصاصی اصرار داشتند. به گفته یکی از ساکنان قبلی این محوطه‌ها، خارجی‌ها ترجیح می‌دادند «جایی زندگی کنند که کمی زندگی وجود داشته باشد». این محوطه‌ها «به‌طور کلی غیر اجتماعی هستند حتی در مقایسه، از شهرک‌ها هم بدترند». یک محوطه شرکتی یا رسمی عادی دارای خانه‌های ۷۰۰۰۰ - ۵۰۰۰۰ دلاری دارای تهویه مطبوع با بخش سرایداری و گاراژ است. گل‌کاری و خدمات منزل به صورت رایگان انجام می‌شود.

سازمان آب و برق خوزستان یک نمونه عادی از توسعه‌گرایی بروکراتیک است که سازمان‌های رسمی ایران را مبتلا ساخته است. در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) تقریباً ۲۵۰ نفر از کارکنان اداری و فنی طرح آبرسانی دز تنها در دزفول حضور داشتند - که ۱۲۰ نفر از آنها در محوطه و در حدود همین تعداد در شهر بودند. به علاوه، حداقل ۲۵۰ آبدارچی، راننده،

منشی، نامه‌رسان، محافظ، باغبان (سازمان آب و برق خوزستان دارای واحدهای محوطه‌سازی شده مختص خود بود)، تعمیرکار، مکانیک و غیره هم بودند. به راحتی ۲۰۰ نفر دیگر از کارمندان پروژه یا حتی بیشتر هم در اهواز زندگی می‌کردند، چون دفاتر مراکز استانی باید بر آنچه از سوی تیم میدانی انجام می‌شد نظارت، و آن را بررسی و بازنگری می‌کردند. هاشم نراقی، ایرانی کوچ کرده‌ای که از پرورش بادام در نزدیکی اسکالون (Escalon) کالیفرنیا، میلیون‌ها دلار درآمد داشت، به یکی از بازدیدکنندگان آمریکایی گفت که سازمان آب و برق خوزستان به تنهایی حدود ۵۰۰ وسیله نقلیه در حال کار در طرح آبرسانی دارد. او گفت، برخلاف آن امپریال ولی اتوریته (Imperial Valley Authority) کالیفرنیا ۶۰ نفر را استخدام کرده است که از ۱۵ وسیله نقلیه برای هماهنگی آبرسانی منطقه بسیار بزرگتری استفاده می‌کنند. وقتی تمام ماشین‌آلات کشاورزی که نراقی آرزویشان را داشت به بندر خرمشهر در خلیج [فارس] رسیدند، او دستور داد آنها را در جاده دز به حرکت درآورند تا نشان دهد کشاورزی را شرکت های بزرگ به دست گرفته اند.

با وجود اشتیاق مقامات و مقادیر فراوان پولی که دولت به طرح آبرسانی دز اختصاص داد، عملکرد بازرگانی کشاورزی تا الآن فوق‌العاده نبوده است. با توسعه کشت نیشکر در هفت‌تپه، افزایش تولید به اندازه‌ای که سازمان آب و برق خوزستان و سایر شرکت‌ها، با اطمینان آن را پیش‌بینی کرده بودند، چشمگیر نبوده است. براساس یکی از مجریان شل شرکت‌هایی که کارشان را در سال‌های ۷۱ - ۱۹۷۰ (۵۰ - ۱۳۴۹) آغاز کردند «هنوز تا حد زیادی در وضعیت نگران‌کننده‌ای قرار دارند چرا که با هزینه‌های بسیار توسعه یافته‌اند و پول کافی تولید نکرده‌اند».^۶ در شکل کلی، ماجرای شل کات نمایانگر تمام شرکت‌های بازرگانی کشاورزی خوزستان و دیگر نقاط جهان هم است.

گزینه ابتدایی شرکت‌ها بر اساس مطالعاتی شکل گرفت که از سوی ایستگاه تحقیقاتی صفی‌آباد که دارای مشاوران آمریکایی بود و در منطقه طرح قرار داشت، انجام شد. تحقیقات صفی‌آباد که براساس طرح‌های خرد - که در آن تمام متغیرها (کود، آب، آفات و غیره) را می‌توان به شدت کنترل کرد - انجام شده بود، نمی‌توانست تصویر درستی از بازده نهایی و واقعی محصولات مختلف بعد از کشت بر روی هزاران هکتار زمین به دست دهد. شل کات و دیگر شرکت‌ها با نادیده‌گرفتن این ناهمخوانی‌ها براساس فهرست پنج محصول مناسبی که [ایستگاه تحقیقاتی] صفی‌آباد به آنها اعلام کرده بود به پیش رفتند و زمین‌های وسیعی را به زیر کشت بردند. هیچ‌کدام از محصولات بازده خوبی نداشت و بعد از چندین سال آزمون و خطا، شل کات به برنامه زمانی محصول زمستانی چغندر قند و گندم (که در داخل عرضه می‌شد) و کشت تابستانی پنبه رسید (که توسط شرکت میتچل کاتس (Mitchell Cotts) با مسئولیت محدود عرضه می‌شد). به استثنای طرح‌های کوچکی که به محصولاتی همچون مارچوبه و توت‌فرنگی و محصولات علوفه‌ای مثل یونجه اختصاص یافته بود، الگوی کشت فوق‌همان بود که از سوی دیگر شرکت‌ها هم در پیش گرفته شد.

طبق توصیه‌های لرد روچیلد (Lord Rothschild)، یکی از دوستان شاه و عضو هیئت‌مدیره شل، این شرکت یک بنگاه بین‌المللی حمل و نقل و واسطه‌گری محصول به نام میتچل کاتس با مسئولیت محدود را وارد کرد تا کارهای کشاورزی

جدید را مدیریت کند (که براساس آن نام شل کات ساخته شد). میتچل کاتس در بیش از ۲۰ کشور فعالیت دارد و سرمایه‌گذاری‌های سنگینی در آفریقای جنوبی، کاشت بسیار وسیع پنبه در اتیوپی (که به تازگی ملی شده است، اما میتچل کاتس را به عنوان نماینده اجرایی حفظ کرده‌اند)، و کاشت چای در اکوادور انجام داده است که نمونه‌ای از فعالیت‌های آن است. براساس گفته مجری میتچل کاتس انتخاب نهایی محصول «تنها براساس عامل سود انجام می‌شد». تا الان شل کات به لحاظ مالی معامله‌ای زیانده بوده است اما بسیار بهتر از بسیاری از شرکت‌های بازرگانی کشاورزی عمل کرده است.

موج اولیه خوش‌بینی در مورد این مخاطره به دلیل وجود این مشکلات فرو نشست: شرکت پی برد که نمی‌تواند دو محصولی باشد، شرایط زمین بدتر از آن بود که انتظار می‌رفت و نیاز به سرمایه‌گذاری سنگین برای کود دادن به آن داشت، بیش از آنکه انتظار می‌رفت باید خاک‌ها جابجا می‌شد تا پهنه وسیعی از زمین برای روش‌های دقیق آبیاری تسطیح شود؛ سازمان آب و برق خوزستان از برنامه زمانبندی مورد توافق برای ساخت کارهای آبرسانی عقب افتاد. در برخورد با این مشکلات شل کات با هماهنگی دولت، نیمی از زمین‌هایی که وعده توسعه آنها را داده بودند کاهش دادند، بدین طریق منطق اصلی درخواست برای شرکت‌های بازرگانی کشاورزی در وهله نخست را بر هم زد. به گفته یکی از مدیران ارشد شل، «ما از قبل تمام بودجه ۱۵ (هزار هکتار) را برای شش هزار هکتار اول هزینه کرده بودیم... این سرمایه‌گذاری بسیار بیشتر از آن بود که انتظار می‌رفت».

وقتی سؤال شد چرا شرکت چنین روش پر هزینه‌ای در پیش گرفته است، به خصوص با توجه به فراوانی نیروی کار در منطقه طرح آبرسانی دز، یکی از مدیران ارشد شل کات اینطور پاسخ داد که «خوزستان مثل آفریقا نبود» که نیروی کار با دستمزدهای بسیار پایین در دسترس باشد. او گفت کشاورزان نمی‌خواستند برای شرکت‌های بازرگانی کشاورزی کار کنند، چون دچار نیاز اقتصادی مطلق نبودند. آنها می‌توانستند «انتخاب کنند». از این جهت بود که نیاز به تولید با سرمایه‌گذاری زیاد وجود داشت. او همچنین اشاره کرد که ایرانیان تمایل خود را برای داشتن آخرین و تخیلی‌ترین تجهیزات نشان داده‌اند تا بتوانند ادعا کنند که در مرزهای مدرن‌سازی کشاورزی قرار دارند. ظاهراً راه‌حل‌های افزایش بسیار زیاد دستمزدها برای کار در زمین و ارتقاء شرایط کاری، غیر اقتصادی در نظر گرفته شد.

مسئولین شرکت‌های کشت و صنعت نیز به بیان نارضایتی خود از سیاست‌های دولت ایران پرداختند. یکی از مدیران میتچل کاتس با اشاره به وام ۹/۵ درصدی که شل کات از بانک توسعه کشاورزی ایران (سهامدار خرد یکی از طرح‌ها) گرفته است، گفت، «با این نوع پول که تا گردن شما را گرفتار کرده است، بسیار دشوار است که بتوان سودی به دست آورد».^{۶۱} یکی از مدیران ارشد شل نیز همین احساس را داشت و گفت که سعی داشته طبق قانون جدید درباره زمین‌های در حال توسعه که در مورد سرمایه‌گذاری‌های قبلی شل کات نیز انجام خواهد شد، کمک مالی کلانی به دست آورد. او گلایه کرد که «در کل شل کات کمک کافی از سوی دولت دریافت نمی‌کرد». او معتقد بود که این

شرکت شایسته دریافت وام‌های کم بهره ۳/۵ درصدی از بانک توسعه کشاورزی است نه وامی با نرخ تجاری ۹/۵ درصد که شل‌کات در حال حاضر می‌پردازد. او گفت، «به خصوص با نگاه به گذشته، این از آن نوع قراردادهایی نیست که یک شرکت نفتی به صورت سرمایه‌گذاری مستقیم در آن وارد می‌شود». ^{۶۳} اما حتی این شرکت امیدوار است که تا سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) به نقطه تساوی برسد، وام‌ها را بپردازد و در اوایل دهه ۸۰ و پس از آن فعالیت سودآوری داشته باشد. او گفت «قرارداد اجاره ما ۲۵ ساله است و مطمئناً قصد کنار کشیدن نداریم».

دو شرکت دیگر - کشت و صنعت هاشم نراقی و شرکت ایران کالیفرنیا - پیش از آن و پس از آنچه نراقی «ملی‌سازی خزنه» نامید، کنار کشیده بودند. دلیل رسمی فروپاشی این شرکت‌ها آن است که براساس قانون تجارت ایران، اگر زیان فراتر از ۵۰ درصد سرمایه اعلامی باشد شرکت‌ها باید سهم سرمایه خود را افزایش دهند. شل‌کات توانست از عهده افزایش پول برآید اما سهامداران عمده در شرکت‌های دیگر جلو نیامدند، انگیزه‌های سهامداران ایرانی مبهم بود، اما خیلی ساده می‌توانست حول این تمایلشان باشد که مزارع را به دست بیاورند و خود آن را اداره کنند. در مورد شرکت ایران کالیفرنیا، برخی می‌گویند دلیل در اختیار گرفتن شرکت از سوی بانک کشاورزی آن بود که «جان دیره (John Deere) و داو کیمیکال (Dow Chemical) (دو سهامدار) فهمیدند که آنها چه می‌خواهند بنابراین بیرون رفتند». ^{۶۳} هر دو شرکت در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند که در هر دو مورد بیشتر و به لحاظ بالقوه سودآورتر از منافع به نسبت کوچکیشان در شرکت‌های کشت و صنعت بود. برخلاف عوامل اجرایی همچون نراقی و ویلسون که صادقانه باور داشتند می‌توانند موفقیت‌های خود را در کالیفرنیا تکرار کنند، بیشتر سرمایه‌گذاران مهم خارجی دیگر با هدف هموار کردن مسیر خود در راه سرمایه‌گذاری‌های بزرگتر و بهتر، به ظاهر خود را به شرکت‌های کشت و صنعت علاقمند نشان دادند. با توجه به پس‌زمینه شکل‌گیری‌شان می‌توان نکاتی در مورد انگیزه‌هایشان برای تشکیل شل‌کات فهمید. به گفته یکی از مدیران ارشد شل:

فکر اولیه وارد شدن به این زمینه مربوط به سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) است که شاه گفت شرکت‌های نفت می‌خواهند پول را از ایران خارج کنند، نه اینکه وارد کنند. البته این موضوع مربوط به همان سال و مدت‌ها قبل از افزایش قیمت نفت بود، و ایران کشور چندان ثروتمندی نبود، بنابراین ما گفتیم، خوب، کاری خواهیم کرد که قابل تقدیر باشد و به شاه در سیاست کشاورزی‌اش کمک می‌کنیم و به دنبال راه‌حلی بودیم و فکر کردیم که این کار مناسب است. در واقع از نظر شرکت شل این سرمایه‌گذاری به نسبت کوچک بود، اما طوری بود که کمک می‌کرد آن را در مقابل انتقاد او مبنی اینکه ما هیچ‌وقت در ایران سرمایه‌گذاری نکرده‌ایم، که تا حدی درست است، مطرح کرد. البته ما در امور نفتی سرمایه‌گذاری کرده‌ایم اما نه چندان زیاد.

پس این منطق اولیه کار ما بود. من آن را یک ژست خیرخواهانه نمی‌نامم. بلکه خیلی ساده آن را ژستی می‌خوانم که نشان دهیم به سرمایه‌گذاری در دیگر زمینه‌ها هم علاقمند بودیم، به‌خصوص زمانی که پول چندانی مطرح نبود. امروز ما این کار را نمی‌کنیم چون ایران پول زیادی دارد.^{۶۴}

تمایل شل به «کمک به شاه در سیاست کشاورزی‌اش» ظاهراً در زمینه‌هایی فراتر از حفظ روابط خوب در امور نفتی نتیجه داده است. شرکت شیمیایی شل ایران که با مشارکت بخش خصوصی ایران راه‌اندازی شده است، در حال حاضر کارخانه آفت‌کش قزوین، ۱۰۰ مایلی شمال تهران، را با ۲۰۰۰ تن تولید در سال اداره می‌کند. تقاضا برای آفت‌کش طی چند سال اخیر به‌طور متوسط ۱۰ درصد در سال افزایش داشته است.^{۶۵}

اصرار شاه بر واحدهای کشاورزی در مقیاس بزرگ با وجود ناکامی شاخص این شرکت‌ها در خوزستان طعنه‌آمیز است. در مورد توان بالقوه مزارع مشارکتی کاملاً مکانیزه تبلیغات اغراق‌آمیزی بسیار فراتر از توان واقعی آنها صورت گرفته است. تحلیل شکست مزارع مشارکتی در ایالات متحده از سوی مجله *فارم (Farm)* نشان می‌دهد که «کارمندان عالی‌رتبه که سابقه کارهای مالی دارند به واقع کشاورزی را نمی‌فهمند» و اینکه شرکت‌ها سعی کردند خیلی سریع رشد کنند «به‌طوری که این فرصت را نداشتند که پیش از ارتکاب اشتباهات بزرگ، دچار اشتباهات کوچک شوند».^{۶۶} «کشاورزان» شرکتی تصور می‌کردند که به واسطه مزیت مقیاس، می‌توانند به شکلی کارآمدتر محصول پرورش دهند تا زمانی که به صورت مستقل و در مقیاس کوچک‌تر فعالیت می‌کردند. اما بیشتر مطالعات نشان می‌دهد که به دلیل اهمیت بسیار زیاد مشارکت مستقیم اشخاص، کارآمدترین واحدهای تولید کننده مزارعی هستند که مستقیماً از سوی مالک آنها اداره شوند. مزیت مقیاس در کشاورزی تقریباً سریع پایان می‌پذیرد. در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) گزارش USDA مشخص کرد که هزینه‌های متوسط پرورش‌دهندگان هلو در کالیفرنیا در باغ‌های ۱۱۰ - ۹۰ هکتاری کاهش یافته است. حتی معلوم شد در مورد محصولات زراعی مثل پنبه، یونجه و جو، پرورش‌دهندگان دره سن ژاکوئیم (San Joaquin) کالیفرنیا هم کمترین متوسط هزینه را در حدود ۶۴۰ هکتار داشته‌اند. این وسعت کمتر از ۳۰۰ هکتار است - شرکت‌های بازرگانی کشاورزی دز محصولات مشابهی را در هزاران هکتار می‌کارند! به محض اینکه عملیات کشاورزی تا جایی رشد می‌کند که تصمیمات خطیر دیگر از سوی کسانی گرفته می‌شود که در داخل زمین نیستند، هزینه‌ها افزایش می‌یابد. به‌خصوص هزینه‌های سربار می‌تواند افزایش چشمگیری داشته باشد چرا که لایه‌های مدیریتی بیشتری مورد نیاز است. سرپرستان با تجربه که شخصاً سهام مستقیمی در شرکت ندارند، نه تنها دستمزدهای بالاتری نسبت به دستمزدهای معمول در شرکت‌های کوچک‌تر که تحت مالکیت فردی یا جمعی قرار دارند، طلب می‌کنند، بلکه به احتمال قریب به یقین کمتر مایل یا مقید به فعالیت در شرایط ناخوشایند هستند. هزینه مشاوران متخصص و هزینه سفر مدیران شرکتی را که مرکز اصلی فعالیت آنها صدها یا حتی هزاران مایل دورتر باشد، هم باید به اینها اضافه

کرد. شرکت‌های بازرگانی کشاورزی در ایران به‌طور کلی و در خوزستان به‌طور خاص، این مشکلات را به حد افراطی در خود دارند.



تراکتور - لودر ساخت آمریکا در حال برداشت نیشکر در خوزستان

با این حال دولت ایران منطقه کاملاً تازه‌ای - جلگه‌های دشت مغان در پایین دست سد جدید ارس - را به روی شرکت‌های کشت و صنعت داخلی و خارجی شامل اگرونومیکس (Agronomics) هاوایی، دانلپ (Dunlop) با مسئولیت محدود و یک شرکت ژاپنی، باز کرده است. شرکت‌های کشت و صنعت به‌رغم ناکامی‌های جدی‌شان، برای حداقل ۸ درصد از کل منطقه تحت آبرسانی تا پایان برنامه پنجم برنامه‌ریزی کرده‌اند.^{۶۷} باز هم دلیل اصلی، بی‌میلی شاه برای قرار دادن حتی نیمی از تخم‌مرغ‌هایش در یک سبد بود. تعداد زیادی از بنگاه‌ها یا بخش‌هایی از بنگاه‌ها در کار کشاورزی درگیر هستند. یک لابی در تهران وجود دارد که علیه سازمان آب و برق خوزستان و وزارت کشاورزی صف کشیده است و احساس می‌کند که شرکت‌ها و شرکت‌های کشت و صنعت در کل سهم نامتناسبی از پول و تخصص دولت دریافت می‌کنند و اینکه باید توجه بیشتری به کشاورزان انفرادی دارای سابقه بازرگانی و تعاونی‌های کشاورزی بشود. اما حتی در درون لابی طرفدار واحدهای بزرگ، در بین وزارت کشاورزی حامی تعاونی‌ها و وزارت آب و برق حامی شرکت‌های کشت و صنعت، اختلاف وجود داشت. شاه با دادن بخشی از وظایف توسعه کشاورزی به هر کدام از بنگاه‌ها آنها را راضی نگه می‌داشت و اطمینان حاصل می‌کرد که بروکرات‌ها انرژی خود را صرف مشاجرات جزئی مربوط به اختیارات قانونی و خط‌مشی‌ها خواهند نمود و هیچگاه مکث نمی‌کنند تا در مورد حقیقت بی‌چون و چرای وجودی‌شان تردید کنند - و این شاه است که به آنها می‌گوید چه باید بکنند.

نتیجه گیری

هدف «انقلاب سفید» ایران عمدتاً ایجاد یک متحد سستی برای حکومت شاه در مقابله با قدرت و نارضایتی در حال افزایش طبقه متوسط محروم بود. تا سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) روشن شده بود که طبقه ملاک - اجاره‌دار برای ثبات بلندمدت حکومت پایگاه کافی نیست و از سویی اتکا به ملاکان باعث می‌شد نه تنها حمایت سیاسی وسیع در مناطق روستایی از میان برود بلکه توسعه اقتصادی نیز به دست نیاید. شاه پی‌برد که می‌تواند یک طبقه متحد جایگزین را ایجاد کند. اگر میزان مشخصی از تجدید ساختار در روستاها شکل بگیرد، طبقه بالای رعایا می‌تواند نیروی مقابله‌ای در برابر طبقه متوسط ناآرام شهری فراهم کند. «انقلاب سفید» برای دستیابی به تغییرات لازم در روابط اجتماعی روستایی ایران طراحی شده بود.

پیش از این اصلاحات محافظه‌کارانه، روابط اجتماعی در روستاهای ایران سستی بود اما به مفهوم فنی آن، فئودالی نبود. مالکان غایب، بیشتر زمین‌ها را تحت کنترل داشتند اما مالکیت سیال بود که در آن املاک غالباً از یک ملاک به دیگری منتقل می‌شد و اجاره مجدد و پیش‌فروش محصول در آن فراوان بود. نتیجه این امر فقدان ثبات در مدیریت تولید کشاورزی و کم بودن علاقه مالکان برای سرمایه‌گذاری بیش از نگهداری‌های معمول بود. سهم‌کاران زمین را در اختیار می‌گرفتند، با رنج آن را می‌کاشتند و هیچ حق قانونی در مالکیت آن یا به ارث بردن آن نداشتند. در این ساختار اجتماعی هیچ شکلی از سازمان تعاونی نه در بین مالکان و نه در بین کشاورزان به وجود نمی‌آمد و روابط طبقاتی مشخص تولید که در نظام روستایی ریشه داشته باشد شکل نمی‌گرفت.

دولت مرکزی قادر بود از این فقدان ساختار محکم در روستاها برای تحمیل ساختارهایی که به علائق شاه خدمت می‌کرد، استفاده کند. حکومت می‌توانست با تقویت جایگاه خرده مالکان، اجاره‌دهندگان ابزارهای کشاورزی و سران بُنه‌ها، از ساختار اجتماعی موجود در روستاها بهره‌برد، بدون توجه به اینکه این افراد واقعاً کشتکار بودند یا نه. ضرر طبقه ملاک - اجاره‌بگیر در نتیجه از دست دادن جزئی از مالکیتشان که عملاً برای آنها اتفاق افتاده بود، جبران می‌شد. اما ۵۰ - ۴۰ درصد جمعیت روستایی که شامل سهم‌کاران و کارگران می‌شد، سود نمی‌بردند. طبقه متوسط روستائیان درگیر در کار کشاورزی و طبقه غیر کشاورز و ام‌دهندگان، مغازه‌داران و رهبران مذهبی، کسانی بودند که از «انقلاب سفید» سود بردند.

اما شاه کنترل کاملی بر تجدید ساختار آنها اعمال می‌کرد. او از تحرک به سمت هرگونه اصلاحات ارضی افراطی در درون دولت جلوگیری کرد و حتی مانع از کشش طبقه متوسط تحصیل‌کرده به سمت حمایت از اصلاحات ارضی شد. در این مسیر او توانست از دخالت گروه‌های سیاسی شهری لبرال ممانعت کند و نیروی متقابلی در مناطق روستایی در برابر طبقه متوسط شهری ایجاد کند. حکومت در خود روستاها هم اقدام به تأسیس تعاونی‌ها کرد اما تا زمانی که نیازی جدی برای افزایش تولیدات کشاورزی به منظور کاهش واردات احساس شد، چندان کاری برایشان نکرد تا با کمک آن

بتوانند به چیزی بیش از انجمن‌های اعتباری تبدیل شوند. در این زمان تعاونی‌ها به تعاونی‌های تولیدی تبدیل شدند اما ظاهراً مدیران منصوب دولت، بجای مدیران محلی خیلی از تعاونی‌ها را هدایت می‌کردند. تعاونی‌های کوچک را مجبور کرده بودند که با تعاونی بزرگتر ادغام شوند و با تأکید بیشتر بر تولید، کنترل‌های دولت هم افزایش یافته بود. تمایل حکومت به حفظ کنترل کامل بر مناطق روستایی و افزایش کارایی و تولید بخش کشاورزی، آن را به جایی هدایت کرده بود که به نسبت بیشتر منابعش به سمت اشکال دیگری از سازمان هدایت می‌شد. حال تأکید بر تعاونی‌های زراعی بود تا تعاونی‌ها و کشاورزی سرمایه محور. عملاً زمین در تعاونی‌ها تحت کنترل دولت است و به صورت اشتراکی از سوی اعضای تعاونی کشت می‌شود. مدیران حرفه‌ای این عملیات تعاونی‌ها را کنترل می‌کنند و قدرتشان کمتر از دیکتاتوری است اما کنترل دولت بر این مجموعه‌ها وسیع‌تر از تعاونی‌ها است و مدیریت بروکراتیک این ساختارها، یادآور مزارع دولتی است. مجموعه‌های کشاورزی و شکل جدیدتر آن به نام تعاونی‌های «تولیدکنندگان» به شکلی تشکیل می‌شوند که از سازمان‌های اجتماعی مناطق روستایی شاه حمایت می‌کند و آن را تداوم می‌بخشند. رعایای فاقد زمین در این ساختارها هیچ حرفی ندارند و داشتن سهام‌های مختلف باعث توزیع ثروت در بین رعایای صاحب زمین می‌شود.

عمدتاً به دلیل اعتبار نامناسب و خدمات توسعه، روستاییان کشاورز نمی‌توانستند از فنون جدید کشت استفاده کنند و تولید به سطحی که مطلوب دولت بود نرسید. در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) دولت از انتظار برای افزایش تولید توسط روستاییان ناامید شد و به شرکت‌های کشت و صنعت خارجی و داخلی روی آورد تا از طریق مکانیزه‌سازی سرمایه‌محور به جای روش‌های کارمحور، تولید را افزایش دهد. در این مرحله گرفتن زمین برخی از رعایای دارای زمین آغاز شد.

شرکت‌های کشت و صنعت ثابت نکرده بودند که علاج مشکل ایران در تولید کشاورزی هستند. ظاهراً یکی از مشکلات، منافع ثانویه برخی از شرکت‌های درگیر در پروژه بود. برای شرکت‌های شل، داو کمیکال و جان دیره ورود به کشاورزی در ایران راهی برای حفظ سایر منافعشان که از پیش داشتند (نفت) یا برای ورود به سرمایه‌گذاری‌های جدیدتر و سودآورتر از کشاورزی بود. در هر حال مهم‌ترین دلیل نتایج نامطلوب قراردادها، نامطلوب بودن کلی این شیوه از کشاورزی مشارکتی بود. این روش‌ها ناکارآمد هستند. وقتی کارآمدترین واحدهای تولیدی، مزرعه‌ای باشد که می‌تواند مستقیماً از سوی مالکینش اداره شود، مزیت مقیاس در کشاورزی خیلی زود به پایان می‌رسد. این ناکامی عمومی در کشاورزی در ایران شدت پیدا کرده بود.

به‌رغم این نتایج منفی، شاه برای توسعه مناطقی که برای کشاورزی در ایران در نظر گرفته شده بود برنامه داشت. مهمترین مزیت سیاسی که او می‌تواند از این سیاست کسب کند، تداوم درگیری در درون ادارات دولت خود بر سر کشاورزی است و دیگر سیاست‌های کشاورزی از هرگونه مخالفت یکپارچه‌ای با دیکتاتوری او ممانعت می‌کرد.

*این اثر ترجمه مقاله زیر است:

Helmut Richards, Land Reform and Agribusiness in Iran, in *MERIP REPORTS*, No 43, December 1975, pp. 3 - 18, 24.

1. John Fischer, "Report from Iran," 11, *HARPER'S MAGAZINE*, April 1965.

۲. شاه نوه نداشت. احتمالاً منظور نویسنده درگیری نظامی برادرزاده شاه، علی پهلوی، بهمن حجت کاشانی و کاترین عدل با نیروهای نظامی در منطقه خرمدره زنجان در سال ۱۳۵۴ است. [ویراستار]

3. *MANCHESTER GUARDIAN*, March 30, 1974.

4. Peter Avery, "Iran 1964 - 68: Mood of Growing Confidence," *WORLD TODAY*, Nov. 1968, p. 454.

5. *IBID*, p.457.

6. R.E. Benedick, *INDUSTRIAL FINANCE IN IRAN* (Boston, 1964), chapter on *IMDBI*.

7. Marvin Zonis, *THE POLITICAL ELITE OF IRAN* (Chicago, 1969) p.30; James Bill, *THE POLITICS OF IRAN* (Columbus, 1972) pp.11, 106.

8. Bill, p. 10.

9. Zonis, p. 23

10. D.R. Denman, *THE KING'S VISTA* (UK, 1973) p. 9.

به رغم لحن متملق دِنمان در برخی از بخش‌ها و قضاوت سیاسی نادرستش، این کتاب - تاریخ نیمه‌رسمی اصلاحات ارضی - با کمال تعجب هیچ دعوی بلندپروازانه‌ای در مورد ماهیت و میزان اصلاحات نمی‌کند و حاوی برخی اطلاعات مفید است. گرچه معروف است که آمارهای دولتی ایران درباره اصلاحات دستکاری می‌شوند، با این حال داده‌هایی که دِنمان ارائه می‌کند شواهدی در مورد اصلاحات ارضی بورژوازی کما بیش محدود در ایران به دست می‌دهد.

۱۱. بحث قبلی در مورد اصل و نسب روستایی مبتنی بر دست‌نوشته‌های منتشرنشده و مباحثات مفصل با یک محقق غربی با تجربه فراوان در مورد ایران بود.

12. N.R. Keddie, "The Iranian Village Before and After Land Reform," *JRL of CONTEMPORARY HISTORY* (July 1969) p. 75.

13. *IBID*, P. 74.

14. Cited in *IBID*, p. 79.

15. Cited in *IBID*, p. 70.

16. *IBID*, pp. 71 - 2.

17. JR Motheral, "Land Reform in Iran: Problems and Possible Solutions," Report for US Operations Mission in Iran (July 1957).

18. Cited in Zonis, p. 55.

19. Keddie, p. 83.

20. Denman, pp. 103 - 4.

21. Denman, p. 117.

22. Hossein Mahdavy, cited in Keddie, p. 83.

23. Zonis, p. 59. [صفحه ۶۰ صحیح است. ویراستار]

24. Keddie, p. 86.

25. Denman, p. 339.

26. Denman, p. 144.

27. Denman, p. 147.

28. Denman, p. 266.

29. Denman, p. 170.

-
30. Denman, p. 268.
 31. Denman, Chap. XIII.
 32. Denman. Tables 20, 21.
 33. Denman, Table 31.
 34. Denman, p. 263.
 35. Denman, p. 210. تأکید اضافه شده است.
 36. Denman, p. 213.
۳۷. مصاحبه با پروفیسور تئودور شانین، جولای ۱۹۷۵.
38. J. Frievalds, " Farm Corporations in Iran: An Alternative to Traditional Agriculture," MIDDLE EAST JOURNAL (v.26) p. 185.
 39. Shanin interview.
 40. Michael Field, "Agro – business and Agricultural Planning in Ira", WORLD CROPS (Mr – Ap 1972), pp. 68 – 72.
 41. Denman, p. 231.
 42. WASHINGTON POST. 6/2/74.
 43. L.Griggs, "Oil and Water Rebuild an Ancient Land," FORTUNE, November 1970.
 44. D.E. Lilienthal, JOURNALS, IV, p.4.
 45. IBID, p. 7.
 46. IBID, P. 6
 47. IBID, P. 10. تأکید اضافه شده است.
 48. IBID, p. 2
 49. IBID, p. 46.
 50. IBID, p. 84.
 51. Griggs.
 52. Lilienthal, JOURNALS, V, p. 453.
 53. Field.
 54. Lilienthal, V, p. 137.
 55. IBID, P. 75.
 56. Field.
 57. Richard Critchfield, "How Lonely Sits the City," 11, mimeo, Alicia Patterson Fund (NY, 1971);
یادداشت از ملاقات با پرسنل مهندسی سازمان آب و برق خوزستان در اهواز و مصاحبه شخصی با محققان.
 58. Cited in Critchfield.
 59. Shanin interview.
 60. Personal interview, July 1975.
 61. Personal interview, July 1975.
 62. Personal interview, July 1975.
۶۳. مصاحبه شخصی با محقق آمریکایی، آوریل ۱۹۷۵.
64. Personal interview, June 1975.
 65. Field, p. 72.
 66. Dan Cordtz, " Corporate Farming: A Tough Row to Hoe," FORTUNE, August 1972.
 67. IRAN ECONOMIC NEWS, March 1975.